

هو الظاهر الساطع المنير الحكيم

الحكمة الذي ظهر سلطانها ما اراد وزيرين اليوم بنسبتهم اليه
وسماه في كتبها اليوم الله في نفسه ظهر ما بشر به رسوله وكتبه
وزيره فلما اتى الوعد اشرف في رايه ظهور الله هو ملك الملوك سلطان
ما خوفه شوكة العلماء والامراء وما صنعتهم سطوة البحارة ولا
ظلم الفراعنة قام امام الوجوه وقال الله انا اكون انا اظن
وانا الذي بذكري رفعت سائر ابرام بانجم البيان
والامكان نور العرفان نقاني من اظهر نفسه وانزل برام
واسمع لكل آيات البهاره الشكير على ابادى امره بين عباد
الذين جعلهم ترابا حية وما انزل في كتابه وبهم ماج بحر العرفان

بين الايمان و اشرف نير العلم من افق الامكان و انصت
 بنوره الافاق و ابرقت به افقذة العشق في يوم لم يشأ
 ما اتها الطائر في هواك حسرتان و الناظر الى افق رحمة ربك
 الرحمن انما مسكننا اعلم بما كتبت اياك الامم و اخذنا ما
 في بيوتهم من الزمان بما احاطت بنا الاحزان من الذين نبتوا
 لبر و تقوى و اخذوا البغى و الفحشاء اولئك استعملوا ايماننا
 اكره و الهوى و خانوا في اموال الوري من دن دن من دن
 رب اعز من اشرى و مالك لاخرة و الاولي قل الهى الهى لا تطرد
 عن بحر عطائك و لا تمنعني عن ظيل قباب فضلك و عنك يا سلطان
 الوجود و مالك ملك اكرم و ابجد ما اتخذت لنفسى دو كاسا
 و لا سونك ربا اسنك بجزير كوثر ايمان بجزير نجات ظهور
 في الامكان و باياتك كهري و حفيف سدرة المنتهى ان تومر
 عبادك على العدل في امرك و الانصاف في ظهورك اى
 ترخم معرضين عن ساحة عنك متمسكين باو نامم في اياك نبذوا
 بحر العلم و راكهم مقبلين الى خدير الوهم لم ادر يا الهى باى قبح جعبون

ما عندهم و باقی آن نیکو و نازل است علیهم من سما فضلتک و
 اطهرت کرم من اصناف بحر اذتک اشهد بظهورک ظهورک تسبیح
 و نزل الیه تسبیح و نعت نوحه و کلمت اشتمه ای رب انما عبدک
 و ابن عبدک اکنون متوجهات الی انوار و جبهک و شمسکاجیل غایتک
 و معترفان بجهتک و سهاجکت و مقربان بلسان عظمتک
 و ما انزلت فی کتابک ای بتاید الغافلین علی الاحرف با
 اطهره بقوتک و المعرضین علی الاقبال الی باب رحمتک و ابرار
 علی الاقرار بوحدهتک و فروغیتک ای بت و تقصیر علی الارواح
 الیک و القيام علی مدارک بافادت عنم عند تخلیات انوار کبریا
 انت الذی بار اذتک نصبت رایه الیک الواب فی الیاب
 و ارتفع جناب محمدک امام وجود الاحباب طوبی لغریب قصد
 و لغیر ارا و بحر غایتک و طوبی لطالب تسک جیل قریب
 شبت بذیل عطا ک و طوبی لغاصد قصد فرات رحمتک و
 کرک و طوبی لتقطع نهد اذتک و اخذ ما امر به فی کتابک
 امسین بلسان پاری ندای مظلوم را بشنونا بالانهای عالم

عمل نمودند آنچه را که بیسج ظالمی عمل نموده و گفته اند آنچه را که
 شرکی بخته نفوسیکه در طین طنون و ادا امام عرفند قابل اوراک
 تجلیات انوار آفتاب حقیقت نموده نیستند با قلب از انوار
 فارغ نشود البته نور یقین فایز بخورد و گمانید آن نفوس که زنده
 و نفوسیکه از عالم گذشته اند در ساطی بحر انقطاع خراگاه افتاد
 اند یا اینها الناظر الی الوجه جندی قسما از تحریر منع نمودیم و
 آن احزان وارده بوده که حضرت تقوی در تحت برین نشین
 و بوی مشا به شد آتش طمع و حرص بر سبیل تقویس وارده
 آنچه را که ظلم از ذکرش عاجز و اوراق از طیش قاصر نشود
 موجوده قابل اوراک معانات نباعظیم نموده نیستند الا
 شاد رنگ پیرابل قادر بر طیران بدلیقضای تقدس مبارک
 قل یا قوم اتقوا الله و لا تكونوا من العاقلین ضعوا ما معتم و ریم
 و اخذتم و خذوا ما اوتیم من لدی الله رب العالمین نعم الله
 علیکم ما عندکم و ما عنکم ما عند الاحزاب ضعوا الطنون و الا
 متوجین الی اقی ابشر فی منه نیر الانیان من لدی الرحمن

بِذَا مَا مَرَّ بِمِنْ قَبْلِ فِي الْوَجْهِ شَيْءٌ فِي بَدَا لَوَجْهِ لِهَيْبِ
عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ امْرُوزٍ نَفْسِي ارَادَهُ نَمَاءٌ بِأَفْأَبِ حَقِيقَتِكَ كَمَا
سَابِحِينَ اشْرَاقٍ نَمُودَهُ تَوْجِهٌ كَنْدَ بَايَدِ قُوَّةٍ بَدْرِكَ رَا اَنْ قَصَصَ
مَقْدَسٍ نَمَاءٌ دَرِ اسْمِ عَرَفَانَ اَبْتَا جِ اَنْ قَطْعَ وِ سَبْكَ وِ جُودِ اَبْرَارِ
تَقْوَى نَزْنِ دَارِ وِ بَعْدِ اَرَادَهُ تَعْمَشِ دَرِ نَجْمِ سَجْرِ اَحْسَدِيَه كَنْدَ
عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اِنَّهُ الْاَبَدِيَّ امْرُوزِ رُزْ كَلِمَتِكَ سَارَكَ قَلْبَ اِنَّهُ تَعْمَشِ
فِي نَوْضِهِمْ طَعْيُونَ اَسْتِ قَا صَدِيْنَ اَبِي دَجِيْنَ قَصْدُ ذُرْوَةٍ عَلِيَّ
اَوَّلِ اَنْ كُوْثَرِيْنَ اَيْدِيَه سَارَكَ كَيْبَا شَانِدِ وِ مَحْسِنِيْنَ دَرِ قَدَمِ ثَابِتِي
اَمَامِ كَعْبَةِ الْهَيْ اَبِي رَا اَبْلَسَانَ حَقِيقَتِكَ مَلَاوَتِ كَنْدَ
تَرْكَتِ لَمْ تَوْمِ لَا يُؤْمِنُونَ بَا اِنَّهُ هَمْسَمِ بِالْاَخْرَةِ سَمِ كَا فَرُوْ
اَكْرَطَالِبِ بَا نَجْمِ ذَكَرْ شَدَّ فَانْزُوْ وِ اَوْلَا تَقْرِبِ وِ حَضُورِ
طَيْرَانَ وِ اَبِيْنَ بُو اَرْتَعَدَسِ اَسْتِ وِ اَلَا بَا يَدِ بَا وِ اَمَامِ مَعْرِيْنَ
وِ مَعْلَنِيْنَ تَا سْتِي نَمَاءٌ بِدِ خَانَجَه نَمُودَهُ اَنْدَ يَا مَحْمَدُ قَبْلِ عَلِيٍّ بِرَحْمَتِ
خَانَسَاكِي لَاتِي اَبِيْنَ لِسَا طَبِ نَمُودَهُ وِ نَسْتِ بَارِي اَسْبَابِ تَوْجِهِ
بِسَا طِي سَجْرِ مَعَانِي وِ تَقْرِبِ بَا نُو اَرَا فَا نَبِ حَقِيقَتِكَ اَنْتَ كَمَا ذَكَرْ

سن دون آن استبیل مسدود و انقلاب مرود و با علی ^{علیه السلام}
 باقی اعلی دعوت نمودیم و مگر مخالفین و سرزمین نپذیرفتند
 از حق جل جلاله ملت نما شاید عباد را آید پس باید وقت
 و قدرت بخشد تا از مرقا و اسما صعود نماید یعنی بگذرند و بعد
 ما معانی گشتند ماوی دولت آبادی را بصباح شفقانه
 و مواظب حکیمانہ نصیحت نمودیم که شاید از شمال و قسم
 یقین آنچه کند و از موهوم بشر قیوم اقبال نماید و با نور حضرت
 معلوم فائز شود نصباح ظلم اعلی در صخره صفا اثر نمود و شری
 حال جمعی بسیار خراب شد رقت داده و باغوی آن نفوس
 غافل مشغول و بر صنایع ما معسکف سبحان الله ^{عز و جل}
 از تجارت انهاره ریکی تحصیل نمودند و بچه فوزی فائز شدند
 زیرا که جزا کل از خفیف سدره اقصی محروم مشاهده شدند و بجز
 بسیار که را با یادوی یعنی و نخواست قطع نمودند و بر منابر لعین و
 مشغول بوده و هستند انظر کیف جعل الله ^{عز و جل}
 و اعلم علیهم نفسی از اهل سنت و جماعت و رحمتی از جهات ^{العی}

قائمیت نموده و الی جن قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند
 و بخدمتش قیام کردند تا آنکه حقیقی نور الهی در ایران قیام برانگیزد
 شهیدش نمودند و بر اطفال نورش رحمت گماشتند و عمل
 نمودند آنچه را که عین حقیقت گریانت از ورود آن مظلوم
 در روز رالی جن بسیار امطار الواح مقصود عالمیان بر آن
 ایران باریده مع ذلک آگاه نشدند و در غفلت و شقاوت
 قدیم خود باقی و بر سر راه و اگر این غمایت از آن نظر با
 جهات توجه نمینمود حال کل را بمقتل الی الله مشاهد می نمود
 این مینطق با حق و لکن بحسب حق فی حجاب مبین اسمع الله
 من شطر عکار و خدیگ ایمنی کا سامن حق بیان ربک
 سولی الوری و بیدک الاخری کوبامن و کری الابی
 رعالمین فی ناسوت الانسار الذین انکر و آیاتی الگری
 بما استجوا اهل الیمنی و الفخسار و نظایر اسرار النفس و الهوی
 یا ایها المتوجه الی انوار الوجد باسم حق جل جلاله در هر چه
 از این حق مبین بیاسام این حق مطلع انبساط و نشاط است

و فناء قل الهی لک البها یا ذکر تنی من قلک علی
 و زینت تنی بطراز عنک و عطا کک و نور تنی نور معرفت
 استلک یا من باسک طار التوحید و فی هو آء و ربک و
 انجذبت افئذة الخلیصین من رشحات بحر باسک ان تویه
 عبادک علی الاقرار بما اظهرت لهم بحدوک و کریمک و ما ابرزت
 علیهم من سما عرفانک انک انت الفضل الکریم و المعزة
 العزیز العظیم اسکر اندر یک رب العرش العظیم و الکرسی العزیز
 یا انزل لک یا حقی به اسک و نو کرک به و ام اسمائه الحسنی و
 صفاته العلیا انه بو افاض ذو الفضل العظیم و هو افضل
 ذو الفضل پسین لا اله الا هو الکریم حکیم یا منیل قبل علی
 خفاشهای عالم عباد الله در اصد سزار او نام و طنون از
 تجلیات آفتاب حقیقت منع نمایند کوشراستقامت و سکان
 و ریح طینان و ایقان نصیب نفسی است که بصیرتی فنی
 اعلی ناظر باشد و بسع او باصفا نهاده توجیه نماید امروزه امواج
 بحر پان مقصود و عالمیان نام و جوه او بان ظاهری و تجلیات

انوار ظهور مکه طور مشهور و سدره رحمن در قطب فردوس
 اعلیٰ ناحق یالبت قومی علیون یالبت قومی سمیعون یالبت
 قومی نیطردون این آیام غنصام العلی من ذناب ارض سستیلی
 و این مظلوم تحت بر این بغضا و لکن شاکریم که حق عنایت فرمود
 و نمایند نو و بسائی که من دون ستر و حجاب ما بین احزاب ظهار
 نمودیم آنچه را که سبب عظمت از برای اصلاح عالم و نجات عالم
 با احدی تا چند نموده و در جبرای او امر الهی توقف نکردیم
 ظلم ظالمین و ضرر متعین قسطنطنیه را از اظهار کلمه علیا منع نمود
 هر یک کلام نفی از اصحاب جراید و غیره بر اعراض پیام می نمود
 اعضا و اجزای دولت ستر از جبر از غیب می نمودند و تقویت
 می کردند باری در ظاهر و باطن در ضمیمه امر الله جاد و ساری
 و لکن مظلوم منقطعاً عن العالم و الامم ذکر نمود آنچه را که سبب ظلم
 عالم است از ضمیمه و بغضا و علت اتحاد تاریخی و فحشا ناصر
 یعنی شهود از حسیرتی سهام فقریات مغلین دانسته
 محبین بر بیکل امر و در مظلوم و بسین متوالیات با نیکو

عالیات ناطق سبحانه یا الهی لولا ابرایا فی سبک
 من این نظر معانات عاشقیک و لولا الرزایا فی حبک باقی
 شتی تبسین شون مشایک و عنک این محبتیک دموع
 عیونهم و منس بریدیک ز فرات قلوبهم و قذآء قاصدیک قطعاً
 بکباد هم و ما الذم الردی فی سبیک و ما اعتری الایمان
 لا اعلا کلمتک یا الهی اشرفی فی امرک ما روتہ و انزل علی
 فی حبک ما قدرته و عنک ما اريد الا ما تريد و لا احب الا
 ما انت تحب تو کلت علیک فی کل الاحوال بسکینا
 الی ان تکلم نصره بذال من کان قاطلاً لاسمک و سلطانک
 لیکر فی من خلعتک و یرفع اعلام نصرک فی ملکک انت انت
 المقدر علی ما شاء لا اله الا انت الیه من القیوم سبحانه العظیم
 الی قلوب اجنانک بقوتک و سلطانک لتلا یخفهم من فی حبک
 تم جعلهم یا الهی مشرقین من افق عظمتک و طالعين من مطلع قوتک
 ای رب زینتم بطراز العدل و الانصاف و نور قلوبهم بانوار التوکل
 و الالطاف انت انت الفرد الواحد العزیز العظیم بسکینا یا

القدم و مولى العالم و مقصود الاحم بالاسم الاعظم ان تبدل
 اريكه اعظم بغيره لك و كرتى الغرور و الانصاف بغيرش
 انخسوع و الانصاف انك فعال لما تشاء و انك انت اعلم
 بكونيا حرب الله از هر شرطه جتى اهدا با سيوف بغضا احاطه
 نموده اند و حسين يا وري بر حسب ظاهر نبوده و نيست بعضى
 از نفوس حافظه موهومه با طهارت عباد و مفرات از براى خود
 مقام و اعتبار اراجى و آفند و چون مظلوم را بى معين و
 ناصر ديده اند با اسماف بغض و عناد حمله نموده اند سبحان الله
 چهل سده نبصايح و مواعظ عباد را از نزاع و فساد و جسدا
 منع نموديم و از فضل الهى و رحمت رحمانى اين حرب از سلاح
 باصلاح توجه نمودند و اراده الله را بر ارادهاى خود مقدم
 داشتند هر يوم از ظالمن ظلمى ظاهر و نارى مشتعل مع ذكك
 نمودند و بجى گذاشتند و بعضى از اراضى ظالمن پرستند
 و با مشغول و حرب مظلوم باين كلكه كه از قبل بان نطق نموديم
 ان تصلوا خير لكم من ان تغتسلوا انه الحمد و سبيل الهى كشته شدند

و گشتند چه که با ما الله ناظر بوده است و دستند در ارض صادقان
 آبا و طالبین ما را ظلم افروختند و خون اولیا ریختند علی
 الهی الهی زری اولیا گم تحت سیاط الظالمین و انما یک من
 ذناب ارضک استملک بقدر تک التي غلبت الکائنات
 و بساطتک الی احاط علی الموجودات ان نور قلوب عباد
 نور عدلک و زینتم بطراز ابرو تقوی فی ملکک انک
 انت المقدر الغیر الغضال این آیام طغیان مفسرین و انضام
 خائبن از حد گذشته گفتیکه در لیالی و آیام بیسایه مشغول
 لاجل خط او او را طرد نمودیم رفته در بدین کبره با امثال
 متجدد شده و تصبیح امران مشغول و آنچه ذوالاخر لافهم معینا
 و ناصر الشرف مفر با تم و نفس مطروده از ارض مقدسه شیخ محمد
 زیدی پوست و بقوای اخوی بر ضرر مظلوم و اکل اموال آنها
 قیام نمودند چون امر او علمای ایران را مخالف و معرضان
 میدانند لذا آخر و سازین بر عناد قیام نمودند مخصوصا
 که محض اخذ در اسم و اعتبار تحریر ننوده آنچه را که خود کوا

میدهد بر کذب آن لعنه الله انه فی ضلال مسین البته متفکری
 که اکتش را اهل عالم انکار نموده اند احدی از مطالع
 و فحشاء و ظلم و اعتساف در باره اش بصدق حکم کند و تنبیه
 نماید بآنچه که سبب فرج کبر است و لکن این مظلوم بفضل الله عیناً
 ماسوی الله را پیشانی کفی از تراب مسأله و بنماید خود را
 و خوفاء و زما جیش از اینها به طین ذباب میداند که نشکند
 از حمایت الهی بطراز عدل و امانت و صدق و صفات تینند
 نه ملاحظه شان و تزویر عرفار همینانند و نه خودضای علم
 امام و جوه کل امر الله را اظهار نمودیم لکن بصیبتنا الا ما کتبنا
 لنا اگر چه این آیام مظالم و اعتساف بر صغیر مظلوم قیام
 نموده اند سوف یظلم الله کنوزة لنصرة امره و نبأه و این
 کنوز جالند لا یفهم سطوة ولا یفهم سؤ که ولا یفهم الصفة
 و الا لوف بکلت و پان امکان را سخر نماید قل ماجربنا
 یقین مسین بدانند فساد و نزاع و قتل و غارت شان در دنیا
 ارض است معام انسان و شأنش بعلم و عمل است در اکثر الواج

عباد را از مایه حسرت منع و با تقصیر امر نمودیم یا خیر بانه
 جمیع احزاب عالم بحسرت و موت معاشرت نمایند فساد و
 شوائب آن طرأتی شده و خبای عظیماتی کتاب الله درت العباد
 اگر چه در اول ایام از مسلم اعلی نازل شد آنچه که ظاهرش ظلم
 امر جدید الهی است از جمله امثال انتقعات نازل قد طاعت
 الاعناق بالحق این اسباف قد ترک یا قهار العباد
 و لکن مقصود از آن نزاع و فساد نبوده بلکه مقصود اظهار مزا
 ظلم ظالمین بوده و شقاوت مشرکین تا کمال بدانند که ظلم
 فراعنه ارض بقامی رسیده که از ظلم اعلی امثال آن آید نازل
 و حال و هیئت بنماییم چنانچه خداوند را که از بعد بعضی سادات
 تنگ نمایند و بسبب خیر عباد نشوند نصرت در این ظهور عظیم
 منجر است بحکمت بیان خبدا الله اعمال طیبه ظاهره و باطن
 مقدسه مرضیه بوده و هیئت و سرور از این جنود تقوی
 مکرز این بیان در صحف و کتب و الواح نازل خدوایا
 ما امرکم به من لدی الله ایمن القیوم الله یا مریکم بما یحکم و یم

الله هو الفضل الكرم امروز استقامت از عظم اعمال
 نزد غنی متعال مذکور سبحان الله بعضی از نفوس که
 سالها ادعای استقامت نمودند چون فی الجمله آنجا
 بیان آمد فرود آمدیم مستغفرت من توبه چندی قبل
 مکتوبی از قریه نشاء بساحت اقدس رسال نمودند و در
 آن مکتوب از حق جل جلاله عوارق عادات طلب کرده
 لاجل اطمینان نفوس ایقان قلوب و لکن سائلین بعضی
 از علمای فرقان بودند مشاهد شد اگر باسم ان نفوس
 ذکر ظهور و حجت و بران نشود شاید بسبب خصوصای علما
 فرقان گردد لذا اسناد را تحویل تبدیل نمودیم و از
 ملکوت بیان باز شد آنچه که منصفی که بقرات آن
 شود مادام ایجابات بر حجت الیک با مقصود العالم باطن
 کرده و یکی از ان نفوس هم اظهار تصدیق می نمود و بعد از
 ملاحظه تحویل اسناد متزلزل مشاهده گشت لا یعرب عن
 علم من شئنی یسمع و یری و هو الیه من علی من فی السموات

و الارضین امید آنکه از اضطراب باستان و از تو
 بر جوع فائز شوند آنه هوا شو آب اکرم مع آنکه اهل آن
 قریه در این ارض موجود و در ظاهر ظاهر ظاهر هم امور آن
 معلوم و واضح مع ذلک و اقصی آنکه که شایسته نبوده
 کجاست شأن آن نفوس و نفوسیکه از شبهه و ریب و
 ظنون و اوهام نام گذشته اند و قصد بجز معافی نموده اند
 نقطه اولی میفرماید اگر او بر ساء حکم ارض نماید و یا بر ارض
 حکم نماید پس لاجرا آن قبول یلم و یلم باری بعضی از نفوس
 خافله در هر بله بشاید اطمینان در سبب شغلند و لکن که
 الله مشهود یا خرب الله لوجه الله شمارا ذکر میسنانیم و
 نصیحت میفرماییم که شاید از ارض ادنی قصد ذروه علیا نماید
 و از او نام نور یقین توجه کنید و بما بطم من عنده راضی باشد
 حتی جل جلاله با تمام فعلی باشد آمده و راتیه حکم ما بر ما
 و جهش منصوب بان خاطر باشید و از دانش فارغ و از
 یقین بسین بدانید آنچه از او ظاهر شود حق است و صدق

لا ریب فیہ امید آنکه از فضل و عنایت حق جل جلاله اولیاء
 بعضی نفوس سبکه از اصحاب سفینه حمراء و از اهل بهای محمود
 شبهات سائل عالم ایشان را از حقیق مخوم و اسم مخوم مشغ
 نماید و محسوم نثار و بعضی از خلق در هر حال نظرشان
 بر اعراض و اعتراض است چنانچه الی همین چند کمره
 اهل بیان سوال نموده اند که حضرت داود صاحب زبور
 بعد از حضرت کلیم علیه بهاء الله الاهی بوده و لکن نقطه
 اولی روح ماسونه فدرا و آنحضرت را قبل از موسی ذکر
 فرموده و این فقره مخالف کتب و ما عند الرسل است قنا
 اتق الله ولا تعرض علی من زینیه الله بالنعمة الکبری و
 اسماء الحسنی و صفاته اعلیاء سر او در عبادت و آنکه مشرق
 الهی را تصدیق نمایند در آنچه از او ظاهر شود چه که
 مقتضیات حکمت بالغه احدی جز حق آگاه نیست فیصل بایشاء
 حکم بایرید و هو القدر القدر نفوس اربعه اهل شفاء
 طلب نمودیم تا حاضر شوند لیسعوا ما خلقت الاذان لا یصفا

و لکن حاضر نشدند و منعتهم الا و امام عن نور یقین از حق مطلق
 کل را مویه فرمایند بر تسلیم و رضا آنه هو السامع المحیب
 امروز بر حرب التلازم و واجب که از بجز وجود سلطان جو
 و مالک غیب و شهود مثلت نمایند که شاید عباد ارض با و ما
 حرب قبل بستنی نشوند و لکن بعضی از نفوس مثل مادی
 دولت آمادی و مهدی نجف آمادی جمیع همت را بر
 خصال خلق مصروف داشتند و بنی بعد و کفری ظاهر گشته
 که سگان بدین پسان و عرفان متخیر شده و میشوند ایگاش
 نفسی اشغال آن سوالات را از نفس ساکنه در جزیره میسند
 لظهره ما نزل با حق فی بد المقام الغریب المنبع قل یا
 اولیاء الله ندای مظلوم بر سمع فطرت شنوید و در آثارش بعین
 حقیقت توجه نمایند عسری اذ اظھر لکم ما کان ستورا عن
 این العباد ان الله هو التامع القیاض المفقون الکریم یا
 ایها المنجذب بآیاتی اسمع ما نزلنا لاجد اولیائی انما
 ما اردنا فی الملک الا الاصلاح یشهد بذکک بصباح العالم

الذي ما اتخذ محطه زجا جا ولا بطور اولاً حاملاً لعمده
 ان ليحس ما نطق عن الهوى بل بما يقرب الناس الى
 مقام تطهرن يتلوهم وتشرح به نفوسهم انت تعلم ولهم
 يعلم ورايت اني ما اشجيت لنفسي معيناً ونصرت امرأته
 بقدره عجزت عند ظهور ما قدرة العالم وسطوة الامم الذين
 نبذوا التقوى واخذوا الفخاء من دون بيته وبراه
 كمواسي عباد وصاباي مظلوم ايشنويد اول هر امری و
 ذكری معرفت بوده اوست محمد كل و مربي كل و اول
 امری که از معرفت حاصل شود الفت و اتفاق عباد و
 چه که با اتفاق آفاق عالم منور و روشن و مقصود از
 اتفاق اجتماع است و مقصود از اجتماع اعانت يكد يكد
 اسبابه که در ظاهر سبب اتحاد و الفت و داد و محبت
 بر دبارنی و نیکو کاریست در یکی از الواح با نیکو خلق
 نمودیم طوبی از برای نفسی که در یسالی در فرارش وارد
 شود در حالتی که قلبش مطهر است از رنجینه و بغضا و بس

انحر من بحب الوطن بل من بحب العالم و حسن محکم متسین از
 برای حفظ نفس آماره خسته الله بوده دست است سبب
 تهذیب نفوس و تقدیس وجود و ظاهر و باطن مکرر گفتیم
 نفسی که در کتب و صحف و الواح مظلوم مسطور حکمت و بیان
 بوده و همچنین با اعمال و خلاق لعن الله اقوی خود عالم
 خلاق مرضیه و اعمال طیبه بوده و دست یف تقوی است
 از سیف حدیث است لو کنتم تعلمون من غیر ستر و حجاب
 امام و جوه اضراب امر الله ذکر نمودیم و کل زبان تقریریم و حفظیم
 و فهمیم امر کردیم و از اول ایام الی صین آنچه در سبیل است
 بگناه آورده حمل نمودیم و صبر کردیم و از فضل و رحمت
 الهی از امریکه بقدر تم ابره را که فساد از آن است شام شود
 مقدس و منزه بوده و هستیم امروز امریکه لاتی ذکر است
 امر است که سبب اتحاد و اتفاق و ارتقاء کلت عمل نیک میان
 سده مشاهده میشود و آثار خسته لطیفه از آن ظاهر میگردد
 امروز روز اعمال طیبه است و خلاق مرضیه نصایح مظلوم از

نظر زود امید آنکه ما بین او یا عرف محبت و دوستی متصور
 گردد و با یکدیگر محبت و شفقت معاشرت نمایند و یکی از
 الواح باینکه نطق نمودیم آسمان حکمت الهی بدو نیز روشن
 نیز مشورت و شفقت و خیمه نظم عالم بدو ستون قائم
 و بر پا مجازات و مکافات امثال این امور بلوک عصر
 راجع ایشانند مظاہر قدرت الهی و مطالع عزت ربانی
 بعد از معرفت حضرت باری جل جلاله و او امر لازم خدمت و
 اطاعت دولت عاقله و تشکک حکمت بالغه این دو سبب
 ارتفاع و ارتقاء وجود و ترقی آنست از حق مطالبیم حضرت
 سلطان ایده الله را تجلیات انوار نیز عدل منور فرمایند
 اگر هلمای خربشیمه بگذارند رافت و شفقت سلطانی
 کل را اخذ نماید و بعدل و انصاف حکم فرماید بنمطلوب
 و غار دوست داشته و دارد و باطلکی از طوک ارض را
 بر اعانت مظلومهای عالم تأیید نماید صراط حق و نیرش
 عدل و انصاف بوده از حق جل جلاله سائل و آیدیم

خود را از آنچه ذکر شد محسوس و نماینده علمای ایران سبب و
 علت منع عبادت و از صراط الهی قتل یا معسر بعلما وضعوا
 اظلامکم قد ارتفع صریر اعلم الاعلی من الارض و السماء
 و ضواء انوارهم با یادی الظنون و الاوثام قد ماج بحر العلم
 و اشرف نیر لقیین من افق ارادة الله رب العالمین
 اما نوحی او لیا الله برة اخسری بالامانة و الایمانه و
 و تقوی الله فایه حیو شمس العدل من لدی الله الامر حکیم
 الهی این آیه اولیا کتبت علی عمل تصنع منه عرف رضا کتبه
 و یکون غزیرتا بقربو کتبت ای رب اجمع زخرا تم و تری عبر
 و نعم ماورد علیهم من دون پسته من غنک انک تعلم با فی قلوب
 عبادک و لا یغیب عنک من شیء قد شهدت لکنات کتبت
 انت الحق علام الخوسب... طوبی لک منک سجل لک
 و الا صطبار فهاورد علیه فی سبیل الله رب العرش العظیم
 ظم مظلوم و جمیع اعیان عباد را با تمام جسم و بقرجم و سیت
 نموده امید که حق جل جلاله آذان عالم را مظهر نماید تا بسبب

قبول نصیحت و مواعظ مظلوم را بشنوند و بان عمل نمایند
 اللهم اني عبدك الخائف على الرجوع اليك انت
 ابو آب اغضال الغياض الغفار اعظيم اكليم يكي از اولياء
 عليه صلاه الله كه از كاس استقامت نوشيده و ماسوی
 نزدش معدوم بوده در ارض صا و باناوی دولت آباد
 طاقات نموده ان غافل ذكر نمود ما نطفه را نقطه اولی حكم
 بطهارتش کرده اند لاجل حرمت نطفه من بطهینه الله
 و در ان ایام جمال قدم بست و پنج ساله بودند و مقصودش
 از اینکلمه رؤطهور الله و نفی او و اثبات او نام خود بود
 اولاً انكه این کلمه از میانست میفرماید در ان یوم بیان نفع
 میبخشد و بان متسک نمایند قال و قوله الحق انه لا یسار بانسار
 و لا یاتزل فی السببان و بانچه ذکر نمود مخالفتش با حضرت
 نقطه نزد تبصرین واضح و ثابت چه که حضرت میفرماید
 ایماک ایماک ان تجتنب ما نزل فی السببان بحال نصر
 مخالفت نموده و شاعر نیست قل لعسر الله لا یجد احد من

اسیان الاعرف ظهور مکمل الطور الذی یخلق با علی التدرج
 الملک تہ مولی الوری یا اودی سبب اختلال و خلال
 انوار آفتاب حقیقت عالم معانی و بیان را منور نموده و آیات
 الہی بشارتہ امطار از سحاب فضل نازل و داخل جمیع بیان لہم
 طائف حول است گوئیم تفقدون سبحان اللہ اودی لطیف
 نیت کہ چہ سکوید و از بیان حضرت نقطہ اولی در بارہ نطفہ
 چہ ادراک کرده تا نیا بگوای فاعل نطفہ من طیرہ اللہ روح
 ما سونہ فداه طاہر و مطہر بودہ و بست و ان نطفہ سبب
 بذکر احدی محتاج نہ آیمک بانہ الذی خلقت و بگو
 در یک آن قلب را از بغض مطہر نما و بعد در آنچه ذکر نمودی
 تفکر کن شاید بگوید مبارک کہ بت الیک یا مولی العالم موفق
 شوی آیا پاکی و طہارت نطفہ من طیرہ اللہ معنی بگو عبا
 اوست استغفر اللہ من ذالوہم لہم استغفر اللہ من
 ذالظلم لہم استغفر اللہ من ذالخطا لہم بگو یا اودی
 اگر در این جن سماع را از قصص کا ذبہ طاہر سازی از

لسان حضرت نقطه انبی اما اول العابدین اصفا غامی ^{نظیر}
 الله روح ماسویه فداه محیط بوده نه محاط مقام نقطه بقول
 ثابت شده میشود انه هو غنی حتمن فی السموات والارض کل ما
 محتاج و در اجتماعات حضرت نقطه کلمه مذکوره ناطق اسمع عم
 انصف ولا تکن من الظالمین و اگر بگوئی مقصود حضرت نقطه
 ذکر نقطه آگابی خستق بوده خلق اگر مثل تو مشاهده شوند که
 آگابی نیابند چه که بصرد کسب را از مشاهده واضع مانع نما
 و اگر مقصود آگابی نفوس منصفه بوده ایشان از ذکر
 من یظفره الله و کلمه او که نقطه اولی از ان اخبار نموده ^{تعبیر}
 انه ینطق فی کل شان انبی اما الله الی آخر الایة مقام
 آن نقطه طیبه و آن لطیفه طاهره ربانیه را دانسته
 میداند باری مقصود آن حضرت از ذکر این اذکار
 اشتغال بذكر محبوب بوده اعرف و کن من الشاکرین
 اعلم و کن من التائبین انظر و کن من المنصفین ^{منفعا}
 شجرة اثبات باعراض از او شجره نعتی میشود لعمر الله ^{نعتی}

پسان مرتفع و باناله و حسین میفرماید یا قوم یوم یوم یوم الله است
 و امر امر او قطره از بحر ممنوع نشوید و بدتره از آفتاب ظهور محروم
 نمایند لعسری یا مادی اخذت العذیر و نذت بحر الله در آن
 اتق الله ثم انصف فيما ظهر باحق انفسیک عن دوئه بهدیک
 الی بناء العظیم یا مادی هل یقدر من اردته ان یستن مع الفکا
 الالهی فی سیدان اکلمه و البسیان لا یرتک الرحمن خذ
 اعنته بو یک ثم ارجع الی مولیک ان الیه مرجعکم و منویک
 یا مادی قل للمهدی لست انت من فرسان هذا المضمار اعرف
 مقامک و لا تکن من المتجاوزین ظهر قلبک من بهرات الوری
 و بصیرک عن رید الهوی لتعرف من اتی من اتق الاقدار
 برایات الآیات و تكون من الغارین یا مهدی از برای این
 یوم خلق شدی بخدعه و کرمتک شما و سبب ضلال شود و لغت
 حضرت نقطه کن بجه بیان امام بصرت مواج و آفتاب
 فوق راست مشرق و لایح الظرف و قل لکم الحمد یا مقصود
 العالم و لک البهائم یا محبوب من فی السموات و الارضین

یا مادی انصاف ده در آنچه ظاهر شده تو بر یوم حد
 جان خودت میرسنمائی مردم را بدرهم و دینار و اقوال
 نالایق از حق منع میکنی بر خود و مردم جسم نما و
 بدانی بقامی رسیده که طهارت نطفه من بظهور الله را
 معلق بیکه نطفه نموده استغفر الله من ذالوهم کلبین
 استغفر الله من ذالظلم العظیم استغفر الله من ذال
 البغی کبیر استغفر الله من ذالخطا الذی لیس له
 شفیعه ولا نظیر قسم بافتاب برمان که ایوم از اعلی افق
 عالم مشرق و لایح است اینمظلوم لوجه الله ترا نصیحت میخوا
 لعلک تتدکر او تخشی تو با ما بنودی از اصل امر آگاه هستی
 یا مآثر رجوع نما لعل یفتح علی وجهک باب العدل الانصاف
 و تکون من الموقنین بعد از ذکر نطفه امام وجه شخص مذکور
 علیه بسم الله و غایت کفته بخانه جلد کتاب از یکی نزد
 منت امشب بیان و سپین مع آنکه آنچه اعتراض کرده جوها
 محکم شنیده و لکن بغضا او را از توجه باقی اعلی منع نمود

حق شایه و عالم گواید که بکذب تکلم کرده و در حلقه از مناجات
 حضرت نقطه روح ماسوئله فساد از بدیجی بوده و مکرر این
 نوشته شده باشد آنچه نوشته شده با وی سپرده و ازین گذشته که
 صاحب بزار کتاب شود در این بوم او و امثال او را
 بخشید یک قطعه الماس از صید بزار خرد و از حجر بهتر است
 صدر ظل جدید و شمس یک با قوت بخرمانی معادله نماید
 ازین امور گذشته معادل جمع کتب سماوی از نقطه قبل
 او احوال حاضر و موجود بیا و پس و در حین منزل حاضر
 شاید نفعات وحی ترا جذب نماید و یا عرف الهام بمقصود
 رساند یا مادی اگر از حضور ممنوعی و کیسل و نایب تعیین نما
 شاید بیاید آنچه را که الیوم از ان غافلید و اقبال نماید
 باشد که از ان معترضید ان ظلوم نیادی و یقول الی طی
 لا تمنع عبادک عن شاطی بخر عاتیک ولا تجعل من الی
 کفر و ایک و بایاک و اگر و اما از زلزله من قلمک الی علی
 ایاک ای رب عرفهم نیاک و علمهم صراطک و مقامک

انت العزيز التواب بگو یا نادى اینمظلوم وقتى در نجر بود که تو
 در بستر بکمال راحت آرمیده بودى در لیالى و ایام لاجل ارتقا
 کلمه الله جل اسما و ضرا نمودیم جمیعى اینمظلوم و بلاى
 او خارج از حد احصاست ایامیکه از سطوت غضب قلم
 و امر عالم ظلمانی و تیسره بود اینمظلوم بصوت ملکوتى و قدرت
 الهى منقطعاً عن العالم امام و جوه امام باظهار امر قیام نمود
 و از جهات نفحات متصوع و تجلیات انوار تیرمبات مشرق
 و ساطع و لایح و چون فی ابد آفتاب امر از افق برین
 اشراق نمود تو و امثال تو از خلف حجاب ما اسیاف
 ضغینه و بغضا و کذب و فراد پرون آمدید و قصد مظلوم
 نمودید من غیر حجت و برهان الحق الله یا نادى و لا تکن
 الظالمین اما دعواکم الی النور و تدعونى الی النار کم
 لا تعقلون و فیما ظهرا تفکرون بشوند ای مظلوم
 تم چهل محضک بین بدی الله تم انصف فی ذالک بما الالام
 و لا تکن من الظالمین بحضرت نقطه روح ما سوید خداه بجه

حجت اقبال کردی و تصدیق نمودی اعظم از انرا به بصیرت شما
 ملاحظه نما لعلک تنقذ الله لفضک میسما و تجمه الیه پسلا
 قسم با موج بھر بیان مقصود عالمیان از ایمان تو و امان
 تو که اشتهم القای بغض در قلوب منها نصیحت ناصح مین
 بشنو و با تارینه طعاعین الکفر رجوع نما لعمیر الله انشا ترشد
 و تہدیکالی صراط الله مستقیم ہر یوم بوجہی تنگ میمان
 و بر اعراض و اعراض تثبث نفسی از شما باین ارض آمد و
 ذکر نمود معرضین بیان مقبلین را منع میسما نماید و از توجه
 بشر الله باز میدارند و ذکر قتل و ظلم و امثال انرا القا
 میکنند و مقبلین را از صراط مستقیم محروم میسمازند حق
 حل بسلاہ مقدس و تبرات از اوراک و عقول معین
 باید در اثبات حجت نظر نمود و بہ حجت و برمان تنگ
 حجت اگر حجت ثابت شد دیگر آنچه از جانب او ظاهر شود
 حق است شک در پراور انصاحت مقروہ مقامی نہ خند
 قبل بختہ مبارک کہ از قلم اعلی جاری و نازل حال مجدد

ذکر شود شاید بر قافه انصاف صعود نمائی و در آنچه ظاهر
 شده تفکر کنی و فائز شوی با آنچه که سبب عظم است از

برای نجات اعم و صلاح عالم
 هو الله ذکر المعزی اعلم بصیر بحمدته الذي استقر
 على العرش بالعظمة والعزّة والكبرياء ونطق بانفخ في الصور
 واستمر من في القبور ونصق من في الارض والسماء
 الا من شاء الله مالك الاسماء وبه نصبت راية انه يفعل ما
 شاء وارتفع علم الملك يومئذ لله مولى الوری وملك
 الاخيرة والاولی انه له الادی لا يفارق عن سعة
 عزة حكم الصدق ولو يكلم بالوجود لمن لا وجود له ولا يسمع من
 جوار تقدیه صوت اخطه طير العصيان ولو يحل ما عجز
 في ازل الازل انه له العبود التي شهدت الذرات
 عظمته وسلطانه والكانات لقدرة واقداره ان العالم
 من قام على ذكره ونطق بشمائه وبقیوم من فاز بالاسماء
 على امره تعالى من ينطق بالحق تعالى من

اتمی من خلیق تعالی تعالی من بری نفسه بین کج و حید
 و بین القوم فریدا الحمد لله الذی جعل البلاء طرازا لاولیائنا
 و بهر تقسیم من خلقه و بریتة انه لهو الحاکم الذی منعه حجاب
 العالم و لا سبحات الاثم و ما اطاع علی ما عنده واحد الا
 شهید به لک من عنده علم الالواح مقصودا که ساخت عز
 از حضا و عصیان متدنش منزله است و آنچه از ملکوت او امر
 احکامش ظاهر شود و کل من غیر توقف باید آن تسکین
 و عمل کنند اعمال این حزب نزد تو و اهل بیان طر معلوم
 در اضع بوده و دست در عقب و آرد و تصرف در اموال
 نامسن ظلم و تعدی بمالات نه اشتد اند و بعد از اسراف
 نیز ظهور از افق عسرتی کل را از اعمال برود و
 خلاق مبعوضه منع نمودیم ذرات کائنات گواه بوده
 دست که در جمع احوال غیب در ایما رفعم امر نمودیم
 آنچه بسببستی و ذلت بوده نبی کردیم مقصود می خوارت
 کلمه الله و اصلاح عالم و نجات امم بوده و نیست بل من

نصف نصف فی ذالاموال اعظم و بل من عادل شقیق
 بالعدل فی ذالتبایع اعظم نسل الله ان یؤید عباده
 علی ما یرفهم و یرفقهم ما یقرتم الیه انه هو الحق المقدر لهمین
 اعظم الخیر چه میگوید در ظهور خاتم النبیا روح پیوسته
 فدا که در سه یوم مقصد نفس را گردان زود در برتبه شام
 و اطراف خلق کثیر از طرار هستی منع نمودند باری
 حق مختار است در اعمال و افعال در آنچه ذکر شد تفکر نما
 شاید آگاه شوی و بیایی آنچه را که سبب بقای ابدیت
 بعد از اثبات حقیقت اعراض و اعتراض جائز نبوده و نیست
 مع ذلک و نفس الحق در این مقام نازل شده آنچه که هر
 نصفی شهادت میدهد که مقصود این مظلوم حفظ ناموس بود
 و است و اطفال ناراضغینه در افنده و قلوب و رکت منزله
 و صف مقدمه و الواج منسیره نظر نما شاید فائز شوی یا
 که سبب ظهور عدل و انصافست لکن ایضا بقایت حق جل
 جلاله و اراده محیطه اش چل سینه میشود که نار جدال

نزاع و فساد در ایران خاموش و محمود است در امریکه
 عشق آباد واقعه نظر نمانی کی از اولیسا رافه طغیبه
 باخه شهید نمودند و جبراحات وارده از سی متجاوز
 بوده مع ذلک حزب الله تعرض نمودند و باین آیه مبارکه
 که کفر از قلم اعلی نازل گشته تنگ جفتند آنه بواسطه
 نامرکم با ستر و بهو اصبهار نامرکم بالقبر جمیل شفقت
 محبتشان بقامی فائز که از قائلین و ظالمین شفاعت نمود
 بنیالهم نشد انتم اخذوا کور الرضاء من ایاوی عطا
 بقره الفیاض الغفور الرحیم اگر فضل بظهور در شما آشکار
 نمایند همیشه حق جل جلاله بر انبیا بند نفوسی را که لوحه
 قیام کنند و سخن حکم نمایند در اعمال و اعمال اجبای
 قبل نظر نما و همچنین در اعمال این ایام شاید عساف را
 بسیف تقوی از میان برداری و بانصاف توحیدی
 قل الی الله اشهد بانک اقبلت الی اذکنت مرصاه
 ناولی اذکنت صامتاً استک باسما لافده و اعلو

باسک محبوب این توید عبادک علی بایر فہم باسک و
 یحکم اعلام ہدایتک فی ارضک ای رب نور قلوبہم
 بانوار نیر العدل والانصاف و قدر لہم ما ینزہہم بطراز
 عفوک و رضااتک انت اقدس الغریز افضل
 یا حزب اللہ بافق ارادہ حضرت موجود ناظر باشید
 یعنی لایاہ متمتک یوم عظیم است و امر عزیز عجب است
 مع آنکہ بعضی از عباد و خود را از اہل بیان می شنند با دنام
 حزب قبل بیستلا شاید میشود امروز کتب عالم احدی
 نجات نیسجد الالبکہ کہ از مشرق ہم ارادہ الہی است
 نماید ہر بیانی بآن نرین گشت او بقر قبول فائز
 امروز از کلہ مبارکہ عرف توحید حقیقی تنصوع طوبی
 وجد و دل لغافلین قل یا حزب اللہ ضعوا ما عندکم
 و خذوا ما امرتم بہ من لدی اللہ رب العالمین لعمری
 کتب عالم بکلہ اشش معادلہ نماید حال بمع ظاہر مقدر
 این ای طیب را کہ از نقطہ اولی ظاہر شدہ ہنجانا

قوله عز وکره الکریم آیه از آیات من بطرفه الله تلاوت
 کنی اعلمت تر خواهد بود و عند الله از آنکه کل بسیار را
 ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه ترا نجات میدهد
 ولی کل بیان نیست در حال در علم مقام و سمو آن تفکر
 شاید از شبهات مغلین و اشارات معین از تقریب الی
 محروم نمایی سبحان الله نفی لفظ استغفار را حجاب
 نموده اند و بان کلمه خصله از حق منع کرده اند مع آنکه
 ذکر استغاث هم از پانست میفرماید بسیار از سلطان
 منزل و محروم نمایند و از آن گذشته میفرماید کسی
 عالم بطهر نیست غیر آنکه بی وقت شود باید کل تصدیق نقطه
 حقیقت نمایند و شکر الهی بجای آورند امروز اهل بیاد
 ظل سوادق عظمت و عصمت حق جل جلاله تقریفاً اند
 از برای خود مقام گزیده اند با استقامتی ظاهرند که شب
 و شب نداشتند و نذارونی تحقیقه بر بصیری محیر است و
 بر بصیری متعجب چه که در اینطور عظم ظاهر شد و آنچه

که از اول ابداع الی صین ظاهر نگشته آفتاب قدرت
 امام وجود مشرق و بحر علم ظاهر و سما فضل مرتفع
 مع ذلک با اوله و برهان عباد را باقی ظهور دعوت
 میسنانیم که شاید محروم نمانند فضل بقامی رسیده
 مالک ملکوت پان در اثبات امرش بقول دیگران
 استدلال میفرماید گواهی اهل بیان از حق برسد بعد
 و انصاف در آنچه ظاهر شده فکر نماید و ملاحظه کنید
 شاید فائز شوید بآنچه که از برای آن حلق شده اید جز
 قبل در قرون و اعصار با او نام مشغول و آن او امام
 سدی شد حاصل و ایضا از کعبت الله محروم نمود و از
 عرفان مطاف مقربین و مخلصین منع کرد هر دو
 جزیرا حزبی می نمودند و در اعراض و اعتراض شبه
 گذاشته و ندارند در ایام طفولیت روزی از روزها
 قصد ملاقات حضرت غصن عظم را نمودیم در ایامی که صلح مردم
 میزد اسمعیل و زیر بوده بعد از ورود مشاهده شدی

با عامه گیر نشده و نفسی بهم با او بوده از خلف حجاب مخصوص
 در قد مومنه نموده تحقیق نمینمود از جمله ذکر نمود باید بداند
 و نفهمیم که جبرئیل بالا تراست یا قبر امیر المومنین ^{عظیما}
 با آنکه بسبب نوع ظاهر رسیده بود بسیار تعجب نمود ^{عقل}
 آن دو غافل باری شخص مذکور بحال خود اشغال این
 بیان را از معارف میسر و بکمان خود با علی مقام عرفان
 ارتقا نموده غافل از آنکه از عبودت اسما لای الهی اندک
 و محسوب بعد از توقف چند دقیقه ^{مطلوم} ذکر نمود اگر جبرئیل
 که در کتاب بیس منفر باید نزل به الروح الامین علی قلبک
 آقای قسبر هم در انعام نبوده و ^{سنگامی} هم که توجه باری
 رقم نمودیم همین شخص در آن ارض موجود مگر اشغال این
 کلمات در چند مقام از او شناساند از جمله یومی ذکر نمود
 باید بداند اسم سلمان بالا تراست با عباس ایاز برای این
 چه عمر و اثر ملاحظه نموده اند و حاصل این ذکر باصیت مقصود
 آنکه حزب الله بداند که ان قوم عبودت او نام بوده اند

و باین جهت از عسرفان حق جل جلاله در ایام ظهور مجتهد
 گشته رجاء که امثال این امور در این ظهور ظاهر نشود
 حق را حق و خسترا خلق دانند طوبی للمنتصفین از قرآن
 مذکور این ایام این بقدر ارضی صاحب حساب لا حضرت
 سلطان در مدینه ظاهر و در یکی از مجالس گفته باید
 سوره توحید را ترجمه نمایند و بهر یک از اهل مملکت بسیار
 مائل بداند حق علم باید و علم بود است و با بها با الوهیت و
 ربوبیت قائل سبحان الله اما چه شده که این عسرفان
 در ظهور عسرفان بعد از اضغای انبی انا الله از سدره مبارک
 ذکر می نمود و در سوره توحید را ترجمه نمود و باری که
 نفسی با او ملاقات نماید از قول مظلوم بگوید انا الله ندان
 ما صح این را بسمع فطرت بشنود چون کلیم آنچه را صفا
 نبود و قبول فرمود تو هم از سدره مبارک که انسان قبول
 نما لیسر الله کلمه مبارک که انی انا الانسان نرد مظلوم عظمت
 از جمیع آنچه ادراک نموده اند قل یا این با قدر در این ظهور

کن نفسیکه بقدرت قلم اعلیٰ ظاهر نمود آنچه را که اگر عباد
 از ملوک و ملوک متحیر است به چنین شخص و ارای خرمین
 حکمت و بیان است باید با انصاف نرین شوید و قصد در
 نمایند و بکمال تسلیم و رضا اقبال کنید که شاید بلیالی کشت
 در اصداف بحر عظیم فائز شوید از حلو و ستموند اراده توجه
 عباد بوده که بعد از اقبال و توجه اقبال انما سیم آنچه
 که هر نفسی خود را در ظل سدره عطا حنی و مستکن
 مشاهده نماید و کان ستر الوجود علی ما قول شهید قل
 ما این با شتر مقامه ادراک نما و از آن تجاوز نماید
 بهد کس و بر شدک با نفسیک و بختک یعنی کس
 شکر ربک انفضال و ربک انفاض و ربک الکریم
 لوح بران که از سار شست رحمن مخصوص والد نازل
 شده تحصیل نما و قرانت کن شاید از شمال و هم و او ما
 همین یقین و ایمان توجه نسائی و بنور عدل منور شوی
 یا محمد قبل علی علیک بآنی و غیاتی بگو یا این با قر کلمه

لوجه الله ذکر میسپاریم که شاید از عالم اعصاف و ظلم بگذری
 و بر قافه توکل و انقطاع قصد ما من عدل و انصاف نمایی
 آگاه دنیا نوری و با ظهوری ظاهر شد و ما اشراق
 نمود که تو و امثال تو قبولش کردی و در و دشمن نمودی
 معین نما که بوده و نامش چه باری جبارت را بگذار
 و با حکم به الله راضی شو در لوحی از قبل این مناجات
 نازل قرانت نما شاید رخت بار حق اقرار نمایی و مقبول
 کنی آنچه را که از سما پیشت نازل گشته سبحانه سبحانک اللهم
 یا الهی اسمک باسمک الذی به نخرت من فی السموات
 و الارض ان تحفظ سراج امرک بر جاجه قدرک
 و الطافک لئلا تثر علیه ارباح الالانکار من شیطان الین
 غفلوا من اسمک الخیار ثم زد نوره بدین
 انک انت المقدر علی من فی ارضک و سماک ای
 اسمک بکلمه العلیا الی عبس افرع من فی الارض
 و السما الا من یتک بالعروة الوثقی ان لا تعنی

طاعتك وارفضني اليك وادخلني في ظلال رحمتك و
 اشرفني زلال خمر حياتك لا أسكن في خبأ مجدك و قبا
 الطائفك ساكن انت المقدر على التشاء وانك انت المهيمن
 القيوم يا ابن اقرحق باعلم نفعك يا بشا ظاهر شده
 و اسرار تو منوط بنوده و نيت ذكر الوهيت و رب
 ارحم خلق بلاله بوده و هست انظلموم لازل باين است
 عالما ت ناطق التي التي شمد بوجه تيك و فردا
 عظمتك و سلطانك و بعد تيك و اقدارك و عزتك
 يا اله امكانات و معبود الكائنات احب ان اضع وجهي على
 كل بقعة من تبعاع ارضك و على كل قطعة من قطعاتها لعله
 تشرف بقدام شرف بقدوم اوليائك اي رب
 ندائي و بصيحي في ايامك و تعلم ما تني ادعو عباد
 الى النور و هم يرونني الى النار اسئلك ان توبه
 عبادك على الرجوع اليك و الالمانية له ي باب فضلك
 انك انت المقدر العزيز الوهاب ايكاشن نجات متضمن

از آیات را اوراک می نمودی بشنوند ای مظلوم را از
ظلم بعدل رجوع نما و از عتساف بانصاف توجه کن
حضرت امام الوجه لتسری امواج بجزایان ربک الزخمن
و تخطیات انوار تبر لبرمان ایاک ان تنفک الریاسته
عن مشرق نور الاحدیثه تضع ما عندک وخذ ما امرت
من لدی الله رب العالمین غایت اینطور بقامی هست که
ایح منصف و عادل انکار نماید قریب چهل سینه میشود که آن
عباد را از فساد و نزاع و جدال و قتل منع نموده در
لسالی و ایام قلم متحرک و لسان ناطق و آنکه نه نصح
مظلوم را اولسای حق قبول نموده و بان عامل خباثه
در عشق آباد گشته شدند و نکشید بلکه از ظالمها و قاتلها توسط
و شاعت کردند همچنین در ارض صاده و بار آخری
انچه بر خیزانته وارد شده خبر نمودند و بحق گذاشتند از
قبل کل میدانند هر سینه نزاع و جدال جاری چه مقدار
از نفوس که از طرفین کشته شدند یک سینه در طبری و سینه

اخروی در زنجان و سینه و کمر در نیریز و بعد از تو خدایا ^{بمنظور}
 حسب الاجازة حضرت سلطان بعراق عرب کل را از قضا
 و نزاع منع نمودیم اگر کسی سگری عالم شاهد و گواه اگر
 بعضی از مفسرین و متکبرین جنات ظلم اعلی را استر نمود
 و بهوی تکلم نموده و میسپه نماید و لکن بعسر الله ان البها
 لا یطق عن الهوی بل یطق بما یقرت الناس الی الافی
 الابهی یا عرب الله در حق سلطان بحق تنگ نماند و آن
 برای او طلبید آنچه را که سر او از بخشش اوست ^{بتحقیق}
 کز نصرت نموده اند و غنایم الهی را از ذناب ^{حفظ}
 فرموده اند البته کل شعیده و میزاید لذا باید آن حق
 نطلبیم از انوار آفتاب عدلش عالم را منور نماید آن
 علی کل شیئی قدیر الهی الهی تری طغیان کعبه عبادک
 اشرا خلقک و ماورد منهم علی اصفیاک و انماک
 ای رب انصر حضرت السلطان لیسر هم بقرک و قوتک
 و اقدارک ثم فتح علی و جوبهم ابواب جناتک در ^{حمتک}

و عطاک ای رب نور افاق لغلوب نور معرفت
 طهر ما عن الضغينة و اینضاد بکنتک التي احاطت علی الآ
 ثم اکتب للذین انفقوا ارواحهم فی سبیلک و قبلوا الی
 سهام الاعداء لا حلا کلمتک اجر لقاک انت الذی لا تنکر
 قوه العالم ولا تضعفک قدرة الامم ولا یغرب عن
 من شی انک انت المقدر العزیز الحکیم باید اولیا و ضمایا
 در لیاالی و ایام از برای کل تأیید طلب نمایند اگر چه عیاش
 محبت الیوم یا نحد و الواح از قلم اعلی نازل شده
 نمایند و عمل کنند غفریب انوار انوار الهی بر کل کفلی نماید
 شهیدند لک لسان اعظم فی ذالکین المسبین یا محمد
 علی قد ذکرک بالان یقطع عرفه و ذرت با یکون باقی
 بدوام الملک و الملکوت نسل الله ان یحلیک من الذین
 ما نعتم شی من الاشیاء و ما خفتم ضوضاء الصلوات
 و ما ضغتم سوف الاعداء ای رب اید خربک علی
 نصره امرک کچنود اسیان ثم اکتب لهم ما ترتفع به معاً بهم

من عبادک و بقرتیم الی ساطع ترک انک انت المقدر علی
 ما تشاء بقولک لبرم الحکم المتسین ^{هم مظلوم و مستحق}
 واحد انیت خستیار نمود و در سایه بانها و جبالها سائر و
 امام غیبت برج و مرج ظاهر ^{بعضی رعفت اخذ نمود}
 بشانیکه از ما عند الله گذشتند و با عهد هم تنگ جسته
 بالآخره ما ظلم شتعل و حضرت دیان وارد آوردند
 انحر که انجم سماء سرور ساقط و سر عدل از نور مجید
 و شمس انصاف از ضیاء محروم در کتاب بیگل مخصوص
 حضرت دیان از سماء عرفان نقطه بیان نازل سر قول
 تعالی ان یا اسم الدیان هند اعلم کنون مخزون قدا و دهان
 و آیتناک عزائم من عند الله اذ عین فوادک لطیف بعرف
 قدره و یغزها آیه الی آخره بیان غریبانه و در این کتاب
 بیگل انیکلمات عالیات مرقوم قوله تعالی ما نزل بحضرة
 الاله و الفرد الاحد المستشرق بالنور اقصی اسم الله العلی
 و در مقام دیگر میفرماید ان یا منظر الاحدیة الی اخرها

و همچنین در مقامی مخاطباً آیه میفرماید ان یا حرف التثانی
 المؤمن بن نظیره الله و معنی این اسم جزا و بنده یوم جزا
 و او حرف سوم بود که با قبال و ایمان و حضور و تضرع
 و مقصود از کتاب بیگل ذکر این امر عظم و بنا عظیم بوده و
 احدی طفت نه و در مقامی میفرماید هذا العلم عند الله
 من کل شیء مقصود آن بوده که منقطعین بابتشارت عنایت
 فرماید بظهور کسب مخزون که از نوزده سنه تجاوز نینمایند
 و بعشرین نیرسد حال باید منصفین انصاف دهند اگر مقصود
 این نبوده آید میت آن بر سایر علوم و فضیلتش بر بیانات
 دیگر چه بوده باری غرض مرضی است انسا از حد دل
 انصاف محروم مینماید حضرت و آن را بطلی شهید نمود
 که سبب تبدیل فرج کسب بجزن اعظم شد و بعضی از کتاب
 بیگل علم کسیر و خفرا کمان کرده اند فباطل ما ظنوا و هم
 یظنون مقصود از کتاب بیثابه آفتاب ظاهر و واضح
 و لایح طوبی التبصرین گذرک جناب میرزا علی اکبر را

بر شهادتس دادند و شهیدش نمودند و همچنین آبولهاتم
 و سایرین را فی الحقیقه خطیئات آن نفوس از حد احصا
 خارج بمظلوم این اذکار را دوست نداشتمند و
 مقصود آنکه بعضی آگاه شوند و سخن نطق نمایند استم یا
 ابوالشور و جناب خلیل که در بیان میفرماید این
 خلیلی فی انصف ان باذکری فی الکتب من بعد
 ان یا اسی فی البسیان اور ابوالد و اسی نامیدند
 بعد در صد و قطع سدره مبارکه اقامند و لکن آنکه طرد
 بقدرت و سلطانه رغما لا نفهم انه هو الفصل الفیاض الحقا
 الکریم در لیالی و ایام نبصرت قیام نمودیم ثانیاً که اعراض
 احزاب عالم منع نمود و مقصودی حسن صلاح و احسان
 ناراضینه و غضب نبوده نیست شهید بک ماضی من
 قلبی امام و جوه خستق و ما نطق به لسانی من العبا
 نسل الله تبارک و تعالی ان نزل الکل بما سحت ویر
 و یوید هم علی الایمانه و الرجوع الیه انه هو القوی القید

يا محمد قبل علي نشهد انك فزت بكتاب لا يقطع عرفه ولا نذرا
 ولا ذكره لك ان تشكر الله في الليالي والايام بهذا العنبر
 الميسر وقبلة العباد بالحكمة والبيان بهذا التبيان العظيم
 اولي الازم قبل مظلوم تكبير برسان وتجليات انوار نيرة
 غيات رباني بشارت ده انا ذكرنا كل واحد منهم على
 لا تقاد له خسران الارض طوبى لمن عرف وفاز وويل
 للعاطلين وانك اذ بعد سوال نمودى انه يظهر لك عدو
 من اقد رب العرش العظيم عريضة بعد باحتاسف من فاز
 نعمه الله الذي عرفك امره وعلمك ذكره وهداك الى
 صراطه المستقيم ستفتى الدنيا وما فيها وسقى لك عملك في
 ايام الله وما جرى من ظلمك في شأن المظلوم وذكره من
 ان يؤيدك ويوثقك ويذكرك بعبود البسيان لتهدى الناس
 ولا ترحم المية انه هو المولى المقدر القدير والحمد لله العزيز الحميد

بده صحيفه الله اليمين القسيوم

هو انه تعالى شانه الحكمة والبيان

الكهنة الذي نفسروا بالعظمة والقدرة والجمال وتوحيده
 بالعزة والقوة والجلال وتقدس عن ان يدركه سبحانه
 او يذكر له نظير ومثال قد اوضح صراطه استقيم باوضح
 بيان ومقال انه هو الغنى المتعال فلما اراد ان يخلق
 البدن فصل النقطة الطاهرة بسفرة المشرقة من افق الارادة
 واتهادرت في كل بيت على كل هيئة الى ان لغت مشي
 المعاني امر من لدى الله سولي الانام والجنس ابي مر
 دائرة الاسماء ومختم ظهورات الحروف في ملكوت
 الانسواء وبها برز ما دل على السر الاكتم والريز لمنهم الظاهر
 احاكى عن الاسم الاعظم في الصحيفة النورانية والورقة المقدسة
 المباركة المنضاه فلما اتصلت بالحرف الثاني الباء
 في اول المشافي وارت افلاك البيان والمعاني وسطح
 نور الله الابدتي وتعبت على وجه سماء البرهان وصار منه
 اشبه ان تبارك الرحمن الذي لا يشار باشارة ولا يعبر
 بعبارة ولا يعرف بالادكار ولا يوصف بالاشارة هو

الأمر الوهاب في المبدد والمآب وجعل لها حفاظا وحرآسا
 من جنود القدرة والافتداز انما هو المهيمن العزيز الخفا
 قد نزلت الخطبة مرتين كما نزل المشافي كرتين ^{والمحمد}
 الذي اظهر النقطة ^{فصل} منها علم ما كان وما يكون ^{حفظها}
 مناديه باسمه وبشارة ^{الظهور} الا ^{عظيم} القسم الذي به ارتعدت
 فرائض الامم وسطع النور من افق العالم ^{انها} هي النقطة
 التي جعلها الله بحر النور ^{المخلصين} من عباده وكره النبا
 للمرضين من خليفته ^{والملحمين} من برتيه الذين بدلوا
 الله كفرة ^{وامادة} السماء نفاقا وقادوا اوليائهم الى
 القرار اولئك عباد اظهروا النفاق في الافاق ^{انقضوا}
 لميثاق في يوم فيه استوى ^{بكل} القدم على العرش ^{العظيم}
 وادى المساء من الشطر الايمن في الوادي ^{المقدس} ان
 ملا ابيسان اتقوا الرحمن هذا هو الذي ذكره محمد ^ص
 الله ومن قبله الروح ومن قبله ^{الكليم} وبه نقطة البيان
 امام العرش ويقول تالله قد خلقتم ^{لذكر} انسابا ^{عظيم}

وانه انصراط الاقوام الذي كان كمنونا في افذة الانبياء
 ومخزوننا في صدور الاصفياء ومسطورا من القسم الاعلى
 في الواجه ربكم مالِك الاسماء قل موتوا بغيظكم يا اهل الابقيت
 قد طعم من لا يعرب عن علمه من شئى واتى من افتر به بغير حرفة
 وتزين بلكوت لبيمان وقيل كل مقبل الى الله مالِك الالاد
 وقام به كل قاعد وسرع كل سطح الى الطور الايقان في
 يوم حمله الله نعمته للابرار ونقمة للاشرار ورحمة للمتقين
 غضبا للمتكبرين والمعرضين انه ظهر سلطان من عنده وانزل
 بالاعماله شئى في ارضه وسماؤه اتقوا الرحمن يا اهل لبيمان
 ولا تتركوا ما ارتكبتموه اولو الفرقان الذين ادعوا الاليمان
 في القبلى والايام قلنا اتى مالِك الانام اعرضوا و
 كفروا الى ان افوت عليه بظلم ناح به ام الكتاب في الماب
 اذكر وانتم انظروا في اعلم لهم واقوالهم ومراتبهم ومقاماتهم
 وما ظنهم منكم انتم كل الطور ونفخ في الصور وانصق من
 في السموات والارض الا حدة احرف الوجد يا اهل لبيمان

ضغوا، وما لكم وضونكم ثم انظروا بطرف الانصاف الى
 افق الظهور وما ظهر من عنده ونزل من لدنه وما ورد
 عليه من اعدائه هو الذي قبل البسلاما كلها لا طهار امره و
 اصلا ركلمة قد بس مرة في الظاهر واخرى في المسم
 ثم في الظاهر مرة اخرى لا امر الله فاطر السموات وكان فيها
 تحت التسلسل والاعلال شوقا لا امر الله لعنبر
 الفضائل بانه لسان بل نسيم وصاياي وما ظهر
 من قلبي ونطق به لساني وبل به لتتم يقيني باو انكم سبيلي
 باجوا انكم وبل سبذتم اصول الله وذكره وتركتم احكام
 الله واد امره التواء الله دعوا لظنون لمظاهرا والاد
 لمظاهرا والشاوك لما رقا ثم اقبلوا بوجه نور آية
 بضا الى افق اشرفت منه شمس الايقان امر من لذي
 مالك الادمان بحمدته الذي جعل العصمة الكبرى درعا
 ليكمل امره في ملكوت الانساء وما قدر لاحد نصيبا من بده
 الرتبة اعلى واعام الا على انها طراز شجرة انامل العدة

نفسه تعالى انه لا ينبغي لاحد الا لمن استوى على غير
 يفعل بايثار من اقرؤ واعترف بما رقم في هذا الحين من العلم
 الا على انه من اهل التوحيد واصحاب التعريف في كتاب الله
 مالك البدر والمآب ولما طغ الكلام في المقام سطعت
 رائحة اعرافان واشهد في التوحيد من افق سما والبياض
 طوبى لمن اجتذبه الله الى الدررة العليها والغاية
 المقصود وعرف من صير طمى الا على ما اراده رب
 الآخرة والاولى ان الذي ما شرب من حقيقنا المخبوم
 الذي فلكنا ختمه باسمنا القيوم انه ما فاز بانوار التوحيد
 وما عرف المقصود من كتب الله رب الارض والسماء و
 مالك الآخرة والاولى وكان من المشركين في كتاب
 الله اعلم بحسب ما بها السائل بحليل نشهد انك مسكت
 بالقبر بحليل في تمام ففهم منع العلم عن البحرمان والسان
 عن البيان في ذكر العصمة الكبرى والاية العظمى التي
 عن المظلوم ليكشف لك قاعها وغطائها ويذكر سرها وانما

ومقامها ومقرها وشأنها وعلوها وسموها ^{ظفر} العسرة لوقوعها
 لتألي البرهان المكنونة في اصناف بحر العلم والايمان
 ونخرج طلعات المعاني المستورة في غرفات ليسان
 في حيشة اعرفان لترفع ضوضاء ^{العلماء} من كل اجنابها
 وترى حربا لله من ثياب الدثاب الذين كفروا بانته
 في المبداء والمآب ^{بذلك} امسكنا العلم في ربه طوله
 من الزمان حكمة من ابدى الرحمن وخطها لا وليا لمن
 الدين بدلوهم ^{الله} كفرا واطلوا قومهم دار البوار
 يا ايها السائل الناظر والدي اجتذب الملا الاعلى بكلمة
 اعليا ان لطيور ممالك كلوني وحمات رياضتي
 نعرواات ونعماات ^{ما} اطلع عليها الا الله مالك الملك
 والبحروت ولو يطير اقل من ستم الابرة ليقول الظالمون
 ما قاله الاتولون ورتبون ^{مالا} انكببه احد في احصا
 والقرون قد اكرهوا فضل الله وبرمانه وحجته الله وآياته
 ضلوا وضلوا انكس ولا يشعرون يعبدون الاوثان

ولا يعرفون قد اتخذ الظنون أنفسهم اربابا من دون الله
 ولا يعقدون بنذوا البحر الا عظمهم سر عن الى العبد والظنون
 يتبعون هو انهم معرضين عن الله ايمن القيوم قل تانيه قد
 اتى الرحمن بقدره وسلطان و به ارتعدت فراس
 الا اديان و عن عندليب له بيان على اعلى غصن العفان
 قد ظهر من كان كمنونا في ليل ومطورا في الكتاب
 قل هذا يوم فيه استوى كل الظور على عرش الظهور
 وقام الناس نذرت العالمين و هذا يوم فيه حدثت
 الارض انجارا و اظهرت كنوزا و البحار لتاليها والسدة
 انهارا و الشمس اشراقا و الاقمار انوارا و السماء
 انجها و الساقه اشراطها و القيمة سطوتها و الاقلام انوارا
 و الارواح اسرارها طوبى لمن عرفه و فاز به و دوى
 لمن انكره و اعرض عنه فاسئل الله ان يؤيد عباده على
 الرجوع انه هو التواب الغفور الرحيم يا ايها المفضل الى
 الاعلى الاعلى و السارب رحيي الخقوم من ايادي العطاء

فاعلم عصمة معان شتى ومقامات شتى ان الذي عصمه الله
 من الزل بصدق عليه بذالاسم في مقامه وكذا لك من عصمة
 من الخطا والبصيان ومن الاغراض والكفر ومن الشرك
 وامثالها يطلق على كل واحد من هؤلاء اسم عصمة واما
 الكبرى لمن كان مقامه مقربا عن الاوامر والنواهي
 ونزاعا عن الخطا والسيان انه نور لا تعقبه الظلمة وضوء
 لا يعقبه الخطا لو يحكم على الناس حكم النور وعلى السما حكم الارض
 وعلى النور حكم النار حتى لا يرب فيه وليس لاجد ان
 يعرض عليه او يقول لم وهم والذي اعترض انه من المعبرين
 في كتاب الله رب العالمين انه لا يسئل عما يفعل وكل من
 كل يسئلون انه اتى من سائر الغيب ومعه راية يعقل
 ما يبار وجود القدرة والاختيار ولدونه ان تمسك بما
 امر به من الشرائع والاحكام لويجا وزعها على قدر شجرة
 واحدة ليعيط حمله انظر ثم اذكر اذ اتى محمد رسول الله تعالى
 وقوله الحق وتنه على الناس حج البيت وكدلك لفضله

واهتوم والاحكام التي اشرقت من افق كتاب الله ربي
 العالم وربّي الامم لكل ان يتبوه فيما حكم به الله والذي انكره
 كفر بالله واثامه ورسله وكتبه انه لو حكم على القسواب علم
 انخطا وعلی الكفر حكم الايمان حق من عنده به ان مقام
 لا يذکر ولا يوجد فيه انخطا و تعصيان انظر في آية المباركة
 لمنسرد التي وجب بها حج البيت على الكل ان الذين
 قاموا بعده على الامر وحب عظيم ان يعطوا اما امر وابه في الكفا
 ليس لاحاد ان تجاوز عن حدود الله وسنة والذي
 تجاوزا من الخاطئين في كتاب الله ربت بعرض لعظيم
 يا ايها الناظر الى افق الامر اعلم ارادة الله لم تكن محدود
 محدود بعسا وانه لا يمشي على طرفهم للكل ان يتسكروا برأ
 يستقيم انه لو حكم على اليمين حكم اليسار او على الجنوب
 حكم الشمال حتى لا يرب فيه انه محمود في فضل مطاع
 في امره ليس له شريك في حكمه ولا معين في ساطانه ^{بفعل}
 ما يشاء ويحكم ما يريد ثم اعلم ما سوية مخلوق كقوله من عنده

ليس لهم حركة ولا سكن الا بامر واذنه يا ايتها العظماء
 في هوار الجحيم والوداد والناظر الى انوار وجه ربك
 الاسجاد انكر انه بالكشف لك ما كان كمنوا مستورا في
 بعلم الكل انه ما اتخذ لنفسه في بعضه كبري شريكا ولا
 وزيرا انه هو مطلع الاوامر والاحكام ومصدر العلم والعرفان
 وما سونه ما مور محكوم وهو الحاكم الامر العظيم بحسب
 اذا اجذبتك نفحات ايات الظهور واخذك انكوش
 الظهور من ابادي عطاء ربك مالك يوم انشور قل
 الهى الهى لك الحمد بما دلتنى اليك وهديتنى الى انقك
 او صحتنى بسبك واطهرتلى وليك وجبتى
 اليك اذا عرض عنك كثر عبادك من العلماء وافقياء هم
 الذين اتبعوهم من دون غيبه من عندك وبران من
 لذتك كات لفضل يا اله الاشارة ولك الشار يا فاطر السماء
 يا يقينى رجعت الى مخوم باسك اقبوم وقرينى اليك
 وقرينى مشرق بيانك ومطلع اياك ومصدر ابرك

واحكامك ومنسج حكمتك والطاقتك طوبى لارض خازنت
 بقدرتك واستقر عليها عرش عظمتك وقضوع قبا عرش
 قيصك وعرشك وسلطانك وقدرتك وقدرتك لا
 احب لبصر الا لما يده جلالك ولا اريد السمع الا لاصغاء
 ذكرك وانا بك الهى الهى لا تحرم ابيون ^{خلقك} عظمك
 ولا الرجوع من التوجه الى افئتك والقيام لدى بابك
 واخضور امام عرشك واخضوع لدى اشراقات انوارك
 فضلك اى رب انا الذى شهد حقى وكبدي ووجوه
 ولسان ظاهرى وباطنى بوجدتتك وفردانتك وبان
 انت الله لا اله الا انت قد خلقت الخلق لعرفانك وحق
 امرك لترفع به مقاماتهم فى ارضك وترتقى انفسهم بائز
 فى زبرك وكشيك والواحد فلما اظهرت نفسك وايز
 اناك اعرضوا عنك وكفروا بك وبما اظهرته بقدرتك
 وقوتك وقاموا على ضررك واظفوا نورك واخادونا
 سدرتك وبلغوا فى الظلم مقام اراة وانفك ديك و

چنگ و حرکت و کدک من رقیه با ماوی غنائیک و
 حفظه من شتر طعا و خلفک و بغا و عبادک و کان ان
 سحر آمانک امام عرشک فاه آه عمارتک فی ایامک
 حیث نقض عهدک و میاتک و انکر آمانک و قام علی
 الاعراض و ارتکب ما نوح به سگان ملکوتک فلما خاب
 فی نفسه و وجد راسخه الخسران صلاح و قال باختر به
 المقربون من اصفیاک و اهل خیار مجدک ترانی باپی
 کاسحت لتبیل علی التراب غشی ثم ارحمی بامتغاش
 و ما من فی قضتک زمام التماس من الذکور و الا ناس
 کما افکر فی جبراتی اعظمی و خطیبانی الکبری یاخذنی
 ایاس من کل الجهات و کما افکر فی بحر عطاک و
 سائر جودک و شمس فضلک اجد عرف الرجا من لیمین و
 و البسار و الخبواب و ائمال کان الاشیاء کلها تبشرنی
 باظهار سحاب سائر حمتک و حرکتک یا سید المخلصین و
 اقربین جنتنی مواهبک و الطائفک و ظهور فضلك

و عنایتک و آلاء الفقود ان بیدکر من اعظم الوجود بکلمه من
 عنده و بالعدد و من ان بصف من ثبت بالبرهان انه لا یوصف
 بالاولی و صاف و لا بیدکر بالادکار لم یزل کان مقدساً
 عن ادراک خلقه و منزه عن عرفان جباهه ای ربیب
 الهیت امام و جهک لا تجله محروما من کس حیوان بعبود
 و کرهک و اخیل تقاضا عرشک لا تمنعه عن بحر شفاک سببک
 ان تویدی فی کل الاحوال علی ذکرک و شاکتک و خدمتک
 بعد علی بان ما یظهر من العبد محسوس و دونه و لا یتوق محسوس
 و لا یغنی بساط عرک و عظمتک و عزتک لولا شاکتک نفیضی
 لسانی و لولا خدمتک لایغنی وجودی و لا احب لبعصر الای
 مشابده انوار افکاک الاعلی و لا اریه التمتع الا لا صنعاً
 ندانک الاعلی آه آه لم ادر ما الی و سندی و رحابی
 بل قدرت لی ما تقریب عینی و فی شرح بد صد ری و یفرج به
 ظمی او قضائک المبرم منغنی عن انحصور امام عرشک یا
 مالک القدم و سلطان الامم و عزتک و سلطانک و عظمتک

و اقدارک قد امانتی ظلمه البعد این نور قرینک مقصود
 العارفین و بلکه سطره البهر این ضیاء و صالک یا محبوب
 المخلصین زری یا الی ماورد علی فی سبیلک من الذین
 اکر و حقک و نقضوا ایاتک و جادوا بایاتک و کفروا
 بمعنتک بعد ظهور ما و کلمتک بعد تراها و بختک بعد کلام
 ای رب شهید لسان لسانی و قلب قلبی و روح روحی و
 ظاهر سری و باطنی بود اینتک و فرد اینتک و تقدیرتک
 و اقدارک و عظمتک و سلطانتک و بعزمتک و رفعتک و
 اختیارتک و بانگ انت الله لا اله الا انت لم ترزل کنت
 کنز انحصار عن الابصار و الادراک و لا ترزال کون بسل ما
 کنت فی ازل الازال لا تضغفک قرة العالم و لا یخفک
 اقدار الامم انت الذی فحت باب العلم علی وجه عباده
 لعرفان شرق و حیک و مطلع آیاتک و سما ظهورک
 و ثمن جمالک و وعدت من علی الارض فی کتبک و
 زبرک و صحنک بظهور نفسک و کشف سجات ابعلال

عن وجهك كما اخبرت بحسبك الذي به اشرف
 نير الامر من افق الجواز وسطع نور الحجة بين العباد والرب
 يوم يقوم الناس لرب العالمين ومن قبله بشرت ابيك
 ان اخرج القوم من الظلمات الى النور وذكركم بايام الله
 واخبرت به الروح وانبياؤك ورسلك من قبل من بعد
 ويظهر من غير ان ظلمك الاعلى ما انزلته في نوره والذكر
 الاعظم ونباك بعظيم ينصق اهل بيته من اعلم والعرفان
 من انقذته باقدارك وحفظته بحجرك وفضلك اشهد انك
 وفيت بهدك واظهرت الذي بشرت بظهوره وانبياؤك و
 هنيئا لك وعبادك انه اتى من افق العزة والاقدار رايته
 اياتك واعلام نبياؤك وقام امام الوجوه قدوتك وقدوتك
 ودعا لكل الى الذروة لعلها والافق الاعلى بحيث ما نفعهم
 بعلماء وسلوة الاراء قام بالاستغاثة الكبرى ونطق باعلى النداء
 قد اتى الواب ركبا على السحاب قبلوا ما اهل الارض بوجوه
 يضيء وقلوب نور آرد على من فاز بفضلك وشرب

برحق الوصال من ايا دى عظامك ووجد حرف اياك
 وخلق ثناك وطار في هواك واخذه جذب بيانك
 وادخله في الفردوس الاعلى مقام الكاشفة والمشاهدة امام
 عرش عظمتك اى رب اسئلك بالعصمة الكبرى التى جعلتها
 اقفا لظهورك وبعثتك اهلها التى بها خلقت الخلق واظهرت
 الامر بهذا الاسم الذى به ناحت الاسماء وارتعدت
 فرائض العرفاء ان تجلنى منقطعاً عن دنك بحيث لا اشرك
 الا بارادتك ولا اكلم الا بشئتك ولا اسمع الا ذكرك
 ثناك لك الحمد يا الهى ولك الشكر يا جاني بيا وضحت
 لي صراطك المستقيم واظهرت لي نباك العظيم وايدتني على
 الاقبال الى مشرق حيك ومصدر امرك بعد اعوانهم عبادك
 وخلقك اسئلك يا مالِك ملكوت البقاء بصبري همك الا
 وبانار المشعلة الناطقة في الشجرة الخضراء وباستيفيتي ابنى
 جعلتها مخصوصة لابل الهب آذان تجلنى مستقيماً على حيك و
 راضياً بما قدرت لي في كتابك وما نالني من عطفك و

خدمته اولى بانك ثم ابد عبادك يا الهى على ما يرتفع به امرك
 و على عمل ما انزلته فى كتابك انك انت المقدر اليه من على ما
 تسارونى و بختك زمام الاشياء لا اله الا انت المقدر
 اعلم اعلم يا ايتها الجليل قدرتناك البحر و امواجه و الشمس
 و اشراقها و النجوم و النجوم و الاصناف و ليلها اشكر الله
 بهذا الفضل الاعظم و الكرم الذى احاط على العالم يا ايتها
 التوجه الى انوار الوجود قد احاطت الايام على سكان
 الارض و منعتهم عن التوجه الى افق العيون و اشراقه و زلالته
 و انواره بالتمنون منوعا عن التسيؤم يتكلمون باهوا تخسروا
 و لا يعرفون منهم من قال بل الايات نزلت قل لى و رب
 السموات بل انت الساعه بل قضت و منظر لهيبات قد
 جانت الحاقة و اتى الحق بالحق و البرهان قد برزت الكافرة
 و البرية فى جبل و اضطراب قد انت الزلازل و ناحت
 القبائل من خشية الله المقدر بجوار قل الصاخة تصاحمت
 و اليوم قد الواحد المختار و قال بل الطامة تمت قل لى

ورب الارباب وبل القيمة قامت بل القيوم بملكوت الالها
 وبل ترى الناس صرعى على وربي الا على الابهي وبل انقصر
 الالعجاز بل نضت بحبال وملك الصفات قال ابن
 النار قل الاولي لقناني والاخرى نضك يا ايها المشرك
 المراتب قال انما نرى الميزان قل اي وربي الرحمن لا
 يراه الا اولوا الابصار قال بل سقطت النجوم قل اي
 اذ كان القيوم في ارض الترفا عتبر وايا اولي الانظار قد
 غمرت العلامات كلها اذ احسب جنبا يد القدرة من جيب
 اعظمه والاقدر قد نادى لنا واذ اتى السعاده ونهضت الطيور
 في تيه الوقوف من سطوة ربك ملك الالهياد يقول ان
 بل نفع في الصور قل على وسلطان الظهور اذ استقر على
 عرش اسم الرحمن قد اضاء الديجور من فجر حمة ربك
 الانوار قدرت نمة الرحمن واهزت الارواح في قبول
 كذلك قضى الامر من لدى الله العزيز المنان قال الذين
 كفروا مني انقضت السما وقل اذ كنتم في اجداث اعطلة وانشا

من المشركين من يسبح عيسى بن مريم ويظن بهمين والشمال قل قد
 عشت ليس لك اليوم من طاعة منتهى من قال على حشر
 النفوس قل اي وربى اذ كنت في عباد الاله نام
 منهم من قال بل نزل الكتاب بالفترة قل انها في البحيرة
 اتقوا يا اولي الابواب ومنهم من قال احشرت اعمى
 قل بل وراكب السحاب قد زنت ابنته باوراد المعاني
 وسفر لتغير من نار الفجار قل قد اشرق النور من فوق
 واصفانت الافاق اذ اتى ملك يوم ايشاق قد
 خسرت الذين ارتابوا ورجع من اقبل بنور يقين الى مطلع الانبياء
 طوبى لك يا ايها الناظر بما نزل لك هذا اللوح الذي
 منه تطير الارواح حفظه ثم استرته لعمرى انه باب رحمة
 ربك طوبى لمن قرئه في العشي والاشراق انما سمعنا
 ذكرك في هذا الامر الذي منه انك جعل العلم وزلت الاله
 البها على اهل البهائم الذين اقبلوا الى العزيز الوهاب
 قد انتفى اللوح وما انتفى البيان امير ان ربك هو الصبا

هذه آيات انزلنا من قبل وارسلنا اليك تعرف
 ما نطقت به الالسنه الكذبه اذ اتى الله بقدره و سلطان
 قد ترعزع بنسيان الطنون و انقطرت سماء الايام و تعويم
 في مريه و شفاق قد انكر و احمه الله و برمانه بعد اذ
 اتى من اتى الاقتدار بلكوت الايات تركوا اما انروا
 به و ارتكبوا ما منعوا عنه في الكتاب وضعوا الحسم
 اخذوا هو اثمهم الا اتم في غفله و ضلال تيرين
 الايات و ينكرونها يرون لبسناات يعرضون عنها الا
 اتم في ريب عجاب انا و صيتنا اولى بنا بتقوى الله
 الذي كان مطلع الاعمال و الاخلاق انه قادر جنود
 بعدل في مدينه الجحيم و طوفى لمن دخل في ظل ريب
 النوراء و تنكب به انه من اصحاب التفتنه الكفر التي نزل
 ذكرنا في قيوم الاسماء قل يا حزب الله زينو ايمانكم
 بطراز الامانه و الديانه ثم انصروا ربكم بجنود الاعمال و الاخلاق
 انا منكم من الفساد و الجحيم في كتبي و كصفي و زبري و الوادي

ي في
 بار و ناني
 ش لا علم

و ما اردنا بذكلك الا علمكم و سموكم تشهد بذكلك السماء و الارض
 و الشمس و اشراقها و الاشجار و اوراقها و البحار و امواجها
 و الارض و كنوزها تسئل الله ان يبدؤا وليا له و يؤيدهم على
 ما ينشئ لهم في هذا المقام المبارك اغزير البصر و تسخلة
 ان يوفى من حولى حتى غسل ما امر و ابره من قلمي الاعلى
 يا جليل عيسى بن ماري و غياثي انا امرنا العيسيا و بالمرء
 و هم علوا ما نوح في سبلي و قلمي اسمع ما نزل من سماواتي
 و ملكوت ارادتي ليس حزلي مني و ما ورد علي من احدائي
 بل من الذين في بيوتهم انفسهم الى نفسي و يرتكبون و تصعد
 زفرائي و تنزل عراقي قد نصحتنا بهم بصارنا شتى في الولا
 شتى تسئل الله ان يوفىهم و يقر قلوبهم و يؤيدهم على ما تطهرون به
 القلوب و تسريح به النفوس و ينعمهم عما لا ينشئ لآياتهم على
 اوليائهم في بلادهم اسمعوا نوح من نكحكم لوجه الله انتم و
 انظر لكم ما يرضيكم و ينفعكم و عليكم صراطه المستقيم و بناه العظيم
 يا جليل و قر العيسيا و تقوى الله ما الله هو العابد الاول في حساب

ربك وجنوده الاخلاق الرضية والاعمال الطيبة بحسب
 فحنت في الاحصار والعمود من اذن الاقعدة والقلوب فضبت
 رايات النصر والظفر على اعلى الاعلام انا تذكر لك انا
 ومقامها عند الله ربك رب العرش العظيم انا فعدنا
 يوما من الايام حسرتنا انضار ولما ورد نار انا انما
 جارية واشجار اطفئة وكانت الشمس لمعب في خلل
 الاشجار توجهنا الى اليمين رانيا ما لا يتحرك العلم على
 وذكر ما شهدت حين مولى الورى في ذاك المقام
 الالطف الاشرف المبارك الاعلى ثم قبلنا الى السماء
 شاهدة ما طلعت من طلعات الفروس الاعلى قائدة على عمود
 من النور وما دنت باعلى التدآر يا ملا الارض والسماء
 انظر واجالى ونورى وظورى واشراقى تامة كى
 انا الامانة وظورا وحسنا واجر لمن تمسك بها
 وعرف شأنها ومقامها وشبث بذيلها انا القرنة
 كبرى لابل البهار وطرانز اعتر من فى ملكوت الانبياء

وانا ائینت الاعظم لثروة العالم وافق الاطمینان بل الاطمینان
 كذلك انزلنا لك ما تقرّب العباد الى مالک الا لاسجد وطم
 اعلى ازانت فصحا بلغت نوراً ووجه نمود ليعرف بحليل
 عنایه ربه بحليل ويكون من الشاكرين يا ايتها الناظر الى
 الافق اعلى ند ابته است وقوة سامة قليل بل ^{مفقود}
 مظلوم در فم ثعبان اولیای الهی را ذکر مینمایند این
 ایام وارد شد آنچه که سبب خزع و فرغ ملامت اعلى گشت
 ظلم عالم و خرام مالک قدم را از ذکر منع نمود و از
 اراده اش باز داشت نفوسیکه سالها خلف حجاب
 ستور چون افق امر را بشیر و کلمه آفته را نافذ ساخته نمود
 مرون و دیدند با سیوف بفضا و وارد آوردند آنچه
 که قلم از ذکرش عاجز و لسان از بیانش قاصر منصفین
 شاید گواه که از اول امر مظلوم امام و جوه ملوک
 ملوک و علماء و امرا من غیر شتر و حجاب قیام نمود
 با علی النداء کل را بصراط مستقیم دعوت فرمود ناصر

بز قلمش نبود و معینتی جز نفسش نه نفسی که از اصل امر خیر و
 حاصله بر اعراض قیام کردند ایشانند تا عین الدین
 ذکر هم الله فی الزبر و الالواح و خیر عباد و بانشار هم
 و خصوصاً هم و انوار هم طوبی از برای نفوسیکه من
 فی العالم التقاد ذکر مالک قدم معدوم و منقود مشاهد و نیاید
 و بعروه حکم الهی تنگ جویند تنگی که شبهات و اشارات
 و اسیاف و مدافع ایشان باشع نماید و محسوسم نواز
 طوبی للراغبین و طوبی للثابتین قلم اعلی نظر با استدکاک
 انجذاب مراتب و مقامات عصمت کبری را ذکر نمود
 و مقصود آنکه کل یقین بسین بدانند که خاتم بسیار روح
 ماسویه فداه در مقام خود شبیه و مثل و شریک ندانند
 اولیا صلوات الله علیهم کلما اود خلق شده اند ایشان
 بعد از اود اعلم و افضل عباده بوده اند و در فتنی تریبند
 عبودیت قائم بعد بس ذات الهی از شبیه و مثل و تنزیه کینوش
 از شریک و شبیه با حضرت ثابت و ظاهر نیست مقام چو

حقیقی و تفرید معنوی و حرب قبل از این مقام کما هو حق محرم
 و ممنوع حضرت لفظه روح با سویه فدا میفرماید اگر حضرت
 خاتم تکلمه ولایت نطق نمیفرمود ولایت خلق نمیشد حرب قبل
 مشرک بوده اند و خود را موجد میشمردند جهل عباد بود
 و خود را افضل میدانستند از برای آن نفوس خافله
 یوم حسرت عباد و مراتب و مقامات ایشان نزد هر صبر
 و خیر پیری واضح و معلوم گشت از حق بطلب عباد این
 ظهور از ظنون و او نام حرب قبل حفظ فرماید و آن
 اشراقات انوار آفتاب توحید حقیقی محرم سازد چنان
 مظلوم عالم میفرماید نیز حد دل مستور آفتاب انصاف
 خلف صحاب مقام حارس و حافظ سارق قائم مکان
 امین خائن جالس در شب قبل ظالمی بردست حکومت این
 در شب جالس در هر چه از وضری وارد و عمراته عمل نمود
 آنچه را که سبب فرغ اکبر بود و لکن ظلم علی را ظلم عالم منع
 ننموده و نمیشاید محض فضل و رحمت مخصوص امرا و وزراء

ارض بر قوم داشتیم آنچه را که سبب حفظ و حر است و آن
 و امان است که شاید عباد از شر ظالمین محفوظ مانند آن
 بود محافظان ناصر همین رجال بت عدل الهی باید در میان
 و ایام با آنچه از افق سمار قلم اعلی در تربیت عباد و تعمیر
 و حفظ نفوس و صیانت ناموس اشراق نموده ناظر باشند
 اشراق اول چون آفتاب حکمت از افق سمار سیادت
 طلوع نمود باین کلمه علیاً نطق فرمود اهل ثروت و اصحاب
 عزت و قدرت باید حرمت دین را با حسن بایکن فی الآ
 ملاحظه نمایند دین نوری است بسین و حسی است شمسین
 برای حفظ و آسایش اهل عالم چه خشیت الهی ناس ناموس
 امر و از منکر کنی نماید اگر سراج دین مستور ماند هر چه
 مرج را باید بنیبر عدل و انصاف و آفتاب امن و طمیان
 از نور باز مانند همه آگاهی بر آنچه ذکر شد که ای داده و مید
 اشراق دوم x جمع را صلح که سبب اعظم است از برای
 حفظ بشر امر نمودیم سلاطین افاق باید با اتفاق باین امر که

سبب بزرگست از برای راحت و حفظ عالم تنگ فرمایند
 ایشانند مشارق قدرت و مطالع اقدار الهی از حق میطلبیم تا
 فرماید بر آنچه که سبب آسایش عباد است شرحی درین
 باب از قبل از قلم اعلی جاری و نازل طوبی للعالمین
 اشراق سیم اجرای حدود است چه که سبب اول
 از برای حیات عالم است حکمت الهی بدو نیز روشن و
 شورت و نفقت و غیر نظم عالم بدو استون قائم و بر ما جزا
 و مکافات اشراق چهارم خود منصوره در این ظهور
 اعمال و خسلاق پدید است و فائد و سرور این خود
 تقوی است بوده اوست در ای کل و حاکم بر کل اشراق
 سرف دولت بر احوال نامورین و اعطای ناصبانه
 و مقدار الثقات باین فقره بر بر رئیس و سلطان فی لازم
 واجب شاید خائن مقام این را غضب نماید و نابین
 درین اعظم بعضی نامورین که از قبل و بعد آمده اند که
 عدل زمین و بعضی نعوذ بانه از حق میطلبیم کل به اهدیت قرآنی

شاید از آثار سدره امانت و دیانت محروم نمایند و از انوار
 آفتاب عدل و انصاف ممنوع نشوند **اشراق هشتم**
 اتحاد و اتفاق عباد است لازمال اتفاق آفاق عالم موجود
 امر متور و سبب اعظم و هستن خط و کفایت یکدگر است از
 قبل در الواح امر نمودیم امنای بیت عدل تک لسان
 السن موجوده و یا لسانی بدیع و یک خط از خطوط ختم
 نمایند و در مدرس عالم اطفال زبان تعلیم دهند تا عالم
 یک وطن و یک خطه مشاهده شود ابھی شجره دانش
 یک کلمه علیا است همه باری یکدارید و برگ یکا خسار لیس
الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم از قبل در اینجا
 نازل شد آنچه که سبب عمار عالم و اتحاد اعم است طوبی
للعالمین و طوبی للعالمین اشراق نهم قلم اعلی کل را
 وصیت بنفر باید تعلیم و تربیت اطفال و این آیات در
 بنجام در کتاب **شمس در اول** و در **وجن** از سهارشت
الحی نازل کتب علی کل اب تربیه ابنه و نبتة بالعلم و الخط و

و در نما عا حد در فی اللوح و الذی ترک ما امر به فلما سئد ان
 یاخذ و امنه ما یكون لازما لم یستقیم ان کان غنیاً و الا یرجع
 الی بیت العدل انما جعلناه ما و فی الفقراء و المساکین ان
 الذی ربی ابنه او ابنا من الایمان کما تدری احد ابنا
 علیه عیالی و غیایتی و رحمتی الی سبقت العالمین
 اشراق ششم بفقره از قلم اعلی در این صین مسطور و از کتاب
 اقدس محبوب امورت معلق است بر حال بیت عدل
 الی ایانند انما الله من عباده و مطالع الامر فی طایفه
 یا ضرب الله مر فی عالم عدل است چه که در رای دور کن
 مجازات و مکافات و این دور کن دو حسه اند از برای
 حیات این عالم چونکه هر روز را امری و هر صین حکمتی
 مقتضی لذا امور به بیت عدل راجع تا آنچه در مصلحت وقت
 دانند معمول دارند نفوسیکه لوجه الله بر خدمت امر قائم نمایند
 ایشان طمئند بالهات غیبی الی بر کل اطاعت لازم امور
 سیاست کل بهجت بیت عدل و عبادات با انزله آیه

فی کتاب یا اهل بها شما مشارق محبت و مطالع عنایت
 الهی بوده و هستیبد لسان را بسبب و لعن احدی میآید
 چشم را از آنچه لایق نیست حفظ نمایند آنچه را و ارا باید نمایند
 اگر مقبول افتاد مقصود حاصل و الا تعرض باطل ذر و نه
 متصلین الی الله بهمین القیوم سبب حزن شود تا چه رسد
 بغضا و نزاع امید است در ظل سدره عنایت الهی تربیت
 شود و با آراوه الله عامل گردید همه اوراق یکچرخید و
 قطره ای یک بحر اشراق نعم دین الله و مذهبانند محض
 اتحاد و اتفاق اهل عالم از بسا مشیت مالک قدم نازل
 و ظاهر شده از رعایت اختلاف و نفاق کنید سبب عظم
 و علت کبری از برای ظهور و اشراق نیز اتحاد دین الهی
 در شریعه ربانی بوده و نمو عالم و تربیت امم و اطمینان عنایت
 و راحت من فی البلاد از اصول و احکام الهی است سبب
 اعظم از برای این عطیه کبری کائنات زندگانی بخشد و
 حیات باقیه عطا فرماید و نیست سر دزدی منبذول و دارد

رؤسای ارض مخصوص انمای پست عدل الهی درصانت
 این مقام و علو و حفظ آن حسب مبلغ مبذول دارند و چون
 آنچه لازمت تقصیر در احوال رعیت و اطلاع بر اعمال و
 امور سرزمینی از احزاب از مطایر قدرت الهی یعنی ملک
 و رؤسای مطلق که عمت نمایند شاید اختلاف از میان خبر
 و اتفاق نبور اتفاق شور شود باید کل باشد از تسلیم اعلی جار
 شده تنگ نمایند و عمل کنند حق شاید و ذرات کائنات
 گواه که آنچه سب علو و سمو و تربیت و حفظ و تنزیل
 ارض است ذکر نمودیم و از تسلیم اعلی در زیر و الواج باز
 از حق مطلقیم عباد را نمایند قسم باید آنچه مظلوم از کل طلب
 میکند عدل و انصاف باصفا کفایت نماید در آنچه از
 مظلوم ظاهر شده تفکر کنند قسم با قیاسان که از حق
 ستم حکومت رحمن اشراق نموده اگر بسستی مسأله میشود
 ناطقی خود را محل بیات و استخرا و مقررات عباد مینویسند
 چنان و در عسراق امر الله محمود و نعمات و وحی مقطوع

الکثری پرموده بل مروه مشاهده گشتند لذا در صورتی که
 و میده شد و اینکه بسیار که از لسان عظمت جاری نغشنا
 فی الصور مرقه اخری آفاق را از نغشات وحی و الهام
 زنده نمودیم حال از خلف بر حجابی نفوس بقصد مظلوم
 بیرون دویده اند این نعمت کبری را منع کردند و انکار
 نمودند ای اهل انصاف اگر این امر انکار شود که ام مردم
 ارض قابل اثبات است و یا لایق اقرار معصین و صدق
 جمع آیات این ظهور بر آمده اند و نزد هر که یافته اند
 باظهار محبت اخذ کرده اند و نزد هر که همی از مذاهب غیبه
 از آن مذاهب میزند قل هو تو نفی کنیم اتنی با مر لایسکه
 ذو بصر و ذو سمع و ذو درایت و ذو عدل و ذو انصاف بشند
 بذلک قلم القدم فی هذا الحین المسین یا حلیل علیک
 سانی او لقای حق را با عمسال امرینا شایه موقی شو
 و باسخه از سارا امر نازل شده عمل نمایند نفع بیان رحمن
 بنفوس عاظمه راجع نسل آند ان یوید هم علی ما یجب ویری

و یوقم علی العدل و الانصاف فی هذا الامر ابرم و یقرهم انما و
 یدیم الی صراطه السقیم حضرت بشروح ما سوره فده احکامی
 فرموده اند و کون عالم امر باقی بود قبول لذا انظوم بضمیر
 و در کتاب قدس عبارات اخری نازل و در بعضی تقضا نمودیم
 الامریده نعل ما ثیاء و حکیم ما یرید و هو العسیر زاجمید و
 احکام هم بر جا نازل طوبی لافانزین و طوبی للعالمین باید ضرب
 جدید طبع مبدول و رند که شاید ناراضغینه و بعضا که در
 احزاب مکتوبت کوشیان و انصاح مقصود و فالیمان ساکن
 و اشجار و جو و با شمار بدینه منبیه فرق کرده اند هو انصاح
 اکرم البهاره الانصاح اشرف من انق سما الغطاء علیکم ما اهل الجاه
 و علی خلق ثابت ستیم و کل رابع حلیم انکه سواک از زمان
 و بیج ذهب و نضه شده بود خند شغل مخصوص اسم اندرین
 بهار الله لایحی این بیان از نکوت رخص ظاهر قوله تعالی اکثری از
 محتاج بنفقره مشاده میشود چه اگر رجبی در میان باشد مورد معطل
 خواب ماند نفسیکه موقی بود با بنس خود و یا هوطن خود و یا برادر خود

نماید و یا مراعات کند یعنی بدادن قرض بحسن کیاست
 لذا فضل علی العباد در بار مثل معاملات دیگر که با من
 متذولست قرار فرمودیم یعنی ربح نفوذ از این جن که این
 حکم بین از سادسیت نازل شد حلال و طیب ظاهر
 تا اهل ارض بحال روح و ریحان و نسرح و انبساط
 محبوب عالمیان مشغول باشد آیه حکم کیف یسار و اهل الزمان
 کما حرمه من قبل فی قبضه ملکوت الامر یفعل و یامر و یهول
 لعسلم یازین المقربین اشکر ربک بهذا الفضل المسبین
 علای ایران اکثری بصد سزا چله و خدعه باکل ربا
 مشغول بودند و لکن ظاهر از ایگان خود بطرا اخلت سارا
 می نمودند طبعون با و امراته و احکامه و لای شعرون
 باید این امر با عدال و انصاف و تقشود قلم اعلی در متحد
 توقف نموده جسکه من غنده و وسقه لصاده و نوصی اولیاده
 بالعدل و الانصاف و ما یظلم به رحمة اجبانه و شفقت عظیم
 انه هو التامع الشفیق الکریم انسا الله کل مؤید شوند بر آنچه

لسان حق جاری شده و اگر آنچه ذکر شد عمل نمایند البته
 عمل بسلامه از سایر فضیلت از اعطای مفراید آنکه به مقتضای
 القصور الرحیم بخدمت اعلیٰ العظیم و لکن اجرای این امور
 بیست حدیث محمول شده تا مقتضیات وقت و حکمت عمل
 نمایند مجدداً را و صیفت یانیم بعد از انصاف و محبت
 و رضا اتم اهل البیت و اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام
 مولی الامتار
 و فاطمه الزهرا

هو الطاهر الباهر لمهین العظیم بحسبیر

یک شبلی از تجلیات اسم کریم بر ارض بر تو افتد که نعمت نفا
 مانده نازل بجز وجود تواج و یک شبلی از تجلیات اسم عظیم
 عالم اشراق نمود کل بطراز علم نرین و منادی عت از
 عین عرش عظمت بکلمه مبارکه که کل شیء اسم حسنه است کتاب طاق
 یا معشر البشر اسمعوا ما اراد رفع من شطر منظر الله الایسر تانده
 یوم فی ظهر کل امرئ و یبرزت الساعة و انشأ یقسم
 ایاکم ان ینعکم حجبات من اعرض و کفر او شکم سلوة اصحاب

انقر الذين بذلوا نعمة الله كفرة و اعرضوا عن الحق
 و الكوثر يا قوم اتقوا الله و لا تعترضوا على الذي ننزل
 اشرفنا الارض و السماء و به نعلم القدر انما اتى بها حكم
 و تقر بكم الى الله رتب العرش العظيم و الكرسي الرفع ثم
 لو يريد ان يرينا الاشياء كلها بطراز الاسماء في هذا عين
 و ياخذ عنها في حين آخر ليقدر لتيسر لاحيان يقول لم يتم
 ان يفعل بالشاء و يحكم ما يريد و هو المقدير القدير قل يا اعداء
 شؤنا اي الهى را ايتكم لوم لوجه الله ترا و كرموده و مستجاب
 لشكركم تحمد نفسك الهى سبحلا و اعمال خود تفكرنا و توفيق
 در آنچه انشرف علم و قدرت الهى اشراق نموده شايد از
 خديج راجح شوى و از ظلم بعدل و از خساف انصاف
 اما دى لا تنظروا الله عليك و ل و جبك نظر الله
 الابهى و قل الهى انت ماخذ الاحراب الذين ما رضوا
 و باياتك و جانت اليك خزدي قدرتك و سلطانك
 ثم انقذني ببناياتك و الطائفة اى رتب انما عبدك و ا

بعدک بمنزله بعلی و خطائی عند تجلیات انوار شمس عظمک
 و بطنی عند اشراق نیر عدلک کم من یوم توجه الی نور
 عطا ملک من انوار سائر فضلك و اما عرضت غده او
 منتسبی او امی عن التقرب الی نیر الایقان الذی یشرق
 من انوار سائر شینک و محبتنی الظنون عند ظهور اسکت انوار
 ای رب اسئلک بجز آتاک در ایات ظهورک و قیدار
 و حکمتک العلیا التي بها انجذب جفائف الاشیاء و نسیب
 الاعلی و صبر قلمک الاعلی ان تعجز جبرانی اعظمی اشهد ان
 ما مرک باج بحر اعفران فی الامکان و باج عرف اسکت
 از من بین الادیان یا ایها المنجذب بآیاتی و الطائر فی
 هوا یعنی کمر نادوی دولت آبادی را ذکر نمودیم و با
 اعلی دعوتی سر نمودیم و لکن انفاصل الی حین ملتفت نشد
 و بکلمه مبارکه که آمنت بانه فائز گشته قد وضع الاقرار و
 اخذ الانکار بطنی ظاهر شده که شبهه و مثل نداشته چه
 معاییر انکار نموده که از اول ایام الی حین امام وجه

غافلین و موحدین و مشرکین قائم بوده و با علی التذاکر
 بصراط مستقیم راه نموده و ظهور بنا عظیم بشارت داده
 بگو یا نادیه عظیم است امروز نقطه اولی با ما اول العالمین
 ناطق اتق الله انظر فيما نزل من سماه همیشه ربک انما کن
 تتع سسن الجاهلین لو ترید الآیات انها طت الآفاق
 ولو ترید البسنتات ارجع الی الآثار ای بی انصاف من غیر
 اگر نفسی بیک آیه نطق نماید تعرض ننماید و حال معادل
 اولین و آخرین موجود و ظاهر و باطن اهل بیان
 مثل حرب شیعیه تربت نما و با سما ایشان را از مولی الوری
 منع کن در اعمال و اقوال آن حرب تفکر ناشاید از و حکم
 بقیین توجه نمائی و از شمال بهین لوجه الله گفته شود لوجه
 شوجه مقدار از نفوس مع عزت و رفعت و ثروت و
 قدرت در آن ارض مقابل و جهت از کل گذشته و جان
 رایگان بر قدم محبوب عالمیان نثار نمودند پند گیرید ای
 سیاهبان گرفته جای پند پند گیرید ای سپیدتان میدید

بگذارد نقطه سودای قلب برضیاء غلبه نموده و آثار از آن
 کرده تو میگردد ذکر با بیت خوف از کائنات را اخذ نمود و نشان
 پیرسب بر رفتی و تکلم نمودی با آنچه که اهل دین عدل و انصاف
 گریستند در اعمال خود و اعمال نفوس منقطعه تفکر نماید
 از بجز فضل و عنایت و عطا محروم نمانی در آنچه بر سبب نبرد
 نموده تفکر کن از حضرت اشرف علیه بهاء الله و رحمته تازه و
 در حفظ خود و اتفاق او فی الجمله تفکر لازم شاید موفق شوی
 و با قرار بعد از انکار فایز کردی انفاق او گواه راستی
 استقامت او و حیات تو گواه کذب و تبری و فقر او
 تو سبحان الله حب دور دزه زندگی ترا از فضل ابدی
 رحمت الهی محروم نمود این دُنب را از خود راضی گردی
 قد كنت حاضر آنی مجلس العلماء اذ نطق ابن الدُنب اول
 یا قوم اعراض تبری و انکار مادی از رؤسای حزب با
 دُنب و غش کافی است و بگره چینی از برای ما باقی نگذا
 لذلما اورا مؤمن بکتاب الهی یعنی فسرفان میدانیم و دیگر

شرع ظاهر نیستوان اور نسبت بغیر طریقہ ناجیه و بهیم بار
 عمل نمود آنچه را که کذب مفرقین از آن که حنثه لم اور باقی
 تجھ امن بانه و باقی پس از عرض عنه نسل الله ان یؤید
 علی الرجوع و الا نابتہ اند ہوا تو اسب انفور الرحیم انارید
 ان نراہ عارجاالی سماء المعارف والدقائق وصاعدا
 لی فزودہ احتیاق و ہوار اولقہ شہنیات الہوی مخصا
 عما ارادہ مولی الوری و مالک الاخرة والاولی
 از اولیاء او بدہ کفیتہ آماجہ شدہ کہ ازل مردود کتہ بکو
 ای بی انصاف اتق الله نمیکہ ہزار ازل کلمہ اش خلق شد
 و میشود از ادعا عرض نمودی و بہتر ماتی تکلم کردی کہ صحیحہ
 مرتفع کشت از این گذشتہ تو نمیدانی کہ اسماء از چه محلی
 ظاہر شدہ عمل نمودید آنچه را کہ بیح ظالمی عمل نمود حضرت
 دیان را ابو لشردر نامیدید و خلیل الرحمن را ابو الدردوی
 گفتید و بر جمعی از مظلومہای عالم فتوی دادید و شہید کردید
 و بشاہ عرب شیعہ عمل نمودید آنچه را کہ سبب خسراں دنیا

آخرت است این همی که ذکر نمودی از کتبت و که عطا
 نموده اگر بگوئی از منزل بیان بوده نفس بیان علی
 الذی آردت مینماید و میفرماید صد لسانک یا غافل که
 میفرماید چنان و حرفات آن از منزل و مظهر مشهور
 نمانید و اگر آن اسم از مقام اعلی که مقام ظهور بنا علیست
 ظاهر شده اند به وقت در علی یا شیء اعطی و یا خستند آن
 محمود فی فعله و مطاع فی امره یا غافل غافل یا شیء را
 و همش منصوب رخا لک و لذین یبذوا عهد الله و میثاقه
 و اولو ابایه که جمع نذر انفسهم و مع خلیج الاسرار
 سر المعانی و الهیجان و قد اما امرت به من لای حق
 امر الله لا ینفعک اسم من الاسرار و لا شئی من الاشیاء الا شیء
 الامر ابین و بذالشیء اعظم اسرار بگذار و نامارج
 ناما بر تو واضح شود و معلوم کرد و این الیهیم از الیهیم
 مستور است اگر صاحب بصیرت معنی در این کلمه نقطه اولی
 ما قوله تعالی و قد کتبت جبره فی ذکره و هو انه لایستثنی

باشارتی و لا با نزل فی البیان ایا بعد از جمله
 محکمه ناته میشود به بیان تنگ نمود و از منزل آن محرم
 کشت لا و نفعه بحق از این جمله بسیار که استدلالات بسیار
 ممنوع و در ظهور عظیم ذکر و دانش مقبول نبوده و نیست
 امروز نقطه بیان با نسی انا اول العابدین ناطق و شما
 مشغولید با آنچه که ذکرش لایق نیست و حال آنکه آنحضرت
 در سبیل این نبأ عظیم فدا نمود و در یسالی و ایام بدر
 ناطق و بایر و علیه و اگر محزون حسین بیان
 از ظلم ظالمین مرتفع و لکن آذان و عیب مفعود و ابصار
 حدیده غیر میشود کجا بودید ایامیکه مظلوم تحت سلاسل
 اغلال بود کاهی در کند و تحت حکم و سنگامی بین
 ایدی خافین در ارض میم بر مظلوم وارد شد آنچه که
 احدی از قبل و بعد وارد نشده لولا البهار من نطق امام
 و لولا من اعظم امر الله مالک الوجود قل انصفوا بانه
 هو الذی بنصبت رایة انه هو الله علی الاعلام و ما

بحر احرفان امام وجود الامام در شد اند اول من کفر بانه
 اند و در خا اول من آمن بانه قسم متحیر و لوح متحیر که ذکر
 نماید مع آنکه این ظهور عظیم در اثبات امرش محتاج نیک
 دوش نبوده و نیست لفظ بضعف قوم ذکر نموده آنچه که ^{بعضی}
 باقی امر فائز نماید و قاصدین را کعبه حقیقی هدایت فرماید چهار شهر
 مقدمه حضرت سلطان بغدادی معذب که ذکر و شرح آن از قلم و
 مداد بر نیاید و لسان زد و کوش عاجز و قاصد قتل باطله عرضین ^{بهر روز}
 در آن طائف جولند و لکن عجایب فنون و او نام البصائر
 از مشاهده منع نموده و در جمیع ایام شد و میرزا ایچی سخت
 قباب عظمت محفوظ و مصون مع جمعی اولاد و نسا بکمال
 راحت بوده شهبند تک کل منصف بصیر و کل عادل ^{خسب}
 و یوم فصل او را مع نسا و اولادش بکمال صحت و عایش
 در محل گذاریم و خارج شدیم و سبب آن نزد منصفین معلوم
 و صحت یک کلمه بر او من معده وارد نه گواه صادقین
 حضور آن نفوس است که حال در تبرس موجود و مشهود

قل یا ایها المرءین بسبب نذای مظلوم را و خود را از تجلیات
 انوار تیر عدل و انصاف و صدق و صفا محروم نمایند که
 تفسیر مظلوم آیات الهی و ظهور بنیات او بوده این فقره
 قبضه قدر حق بوده و هست آنه اقامتی از کنت قاعد و
 بهر تنی به غیاسته از کنت ناما و لطفی بین عباده از
 کنت صامتا نه هو الامر بحکم قد امرنی بالتذکر بین الامر
 و التذکر و برانی با ظهر و بطن من غدی و حجتی قیامی علی الامر
 و اطیار ما امرت به من عنده بحسب ما شئت من سبب الی العالم و الی
 زاجیر الامم ارحموا علی الفکر و فی الملک اوم الادی به فکرت
 رسالت الله و قدرته و عظمته و اقتداره و ظاهر الامر امام جمعه
 الامراء و الملوک و بیخ ایهم رسالاته و احکامه و
 او امره و ما اراد به کس الا اصلاح العالم و طهارت نار ایشیت
 و اینصاف فی افتداه الامم اگر عرضین بعدل و انصاف در
 نظر نمایند او را که می نمایند الوحی که نزد نقطه اولی رفته
 بوده باری الیوم مظلوم با تزل من عنده و طرز من لعدو
 طلبا

امر سبها به و کل را بحق و عنوت میفرماید طوبی للمنصفین و
 طوبی للمتقین و نصیب للفائزین لعمر الله معرضین بیان
 از نادوی و غیره از اصل امر آگاه نه چه که با ما نبوده اند ایگان
 بیک قطره از بحر و انانی مرزوق میگویند با ما متمسکند و
 معتش و محیش محروم قل لا تنفکم الاسباء و لا ما عندکم من الاولاد
 و الظنون تالله الحق قد اتی الممالک بسطان مشهود خذوا
 ما ظهر من الحق تارکین ما عند القوم هذا ما امرتم به من لدی الله
 ایقوم قل ذروا ما عندکم من الاولاد ما تالله قد اشرق نور
 الحقین من افق ارادة ربکم بقدر علی ما کان و ما یکون
 انظر و الشجرة و آثار العیونکم و النور و اشراقه و الشمس و انوار
 ایاکم ان تضوا نصح الله و را انکم خذوه بقوة من عنده و
 سلطان من لدنه انه یضرب من شیء بقوله کن فیکون قد
 انزلنا من سماء افضل ما انزلنا ملکوت الکنه و البیان و
 قرئت به العیون طوبی لمن تمسک بآیات الله انما طلت السجاست
 قل اقروا ما انزل من سماء مثبت ربکم للامر آرد و العلماء لورید

احد ان يرى ملطمة الله واقهارة عبيده له ان يطهر نفسه عن
 ذكر ما سويه ويخبر امام الوجود لسمع ويرى ماتت في حسنة
 مظاهير العدل ومشارك العلوم لم اوران الذي اعرض بها
 صراط توجبه وباتي حجة مثبت ما عنده وباتي برهان بيكر من
 كان من اول الالام منسا ويا باسم الله مالك اليوم الموعود
 قل اتق الله ولا تتبع سبل الذين كفروا بالاشهاد والشهود
 لعسر الله لما نزلت الآيات من سائر آياته سبحانه لفظه الاول
 وقال آمنت بك يا مالك الوجود قل هذا ظهور لم يحط به
 علم احد من قبل ومن بعد الا على قدر مقدور قل اسمع ما
 نطق به لسان الرحمن في اسميان حتى لمن يطهره الله ان
 يرد من لم يكن اعلى منه فوق الارض اياك ان يتكبر من
 بذكره كتب الله مالك الغيب والشهود ولو ان لم يمشي
 لا ينبغي ان يستدل لاثبات امره بذكره وانه ولكن لما رآنا
 ضعف العباد وعجزهم ذكرنا ما نزل من قبل رحمة من عندنا
 عليهم ان ربك هو الفضال العزيز الودود قل اتق الله

یا معرض ولا تکن من الذین نقضوا میثاق الله وعهدہ بما
 اتبعوا کل ما حق محبوب اسمع النداء انه ارتفع من الارض
 الاعلی فی بذ النجین الذی سُمی بالنجین الاعظم من لدن
 مالک القدم انه يدعوک لوجه الله ویضحک بما یرا
 ما کان فی سیماء الهوی ان ربک هو الحق علام الغیوب
 انا نذکرک ونهدیک لوجه الله ولا نرید منک جزاء قد
 فتحنا علی وجهک باب افضل لدخل وترى عیونک
 العلم والعدل من لدی الله مالک الملک والمملکت
 محمداً ولسان باری ندای سدره مبارک که رایشنو شاید
 قصد گفته الله تالی و خود را از ظنون و او امام و قصص الی
 مقدس کنی حزب شیعه در قرون و اعصار با یکدیگر کمال
 قیام نمودند بالاخره بر کفر یکدیگر حکم دادند حال تفکر
 نما افتخار از حزب بچه بود و جزا در یوم الله چه شد قدی
 با نصاب نظر نما نصیری الی حین معنی توحید حقیقی معلوم
 و از قبل احدی بان فائزند لوتریدان تعرف شد

فنسک عما سمعت ثم اسئل الله ربك رب العرش و الهی
 و رب الآخرة و الاوالی لیسئلی علیک یا نجیب من سلال
 انفس و الهوی و یدد بک الی صراط المستقیم یا اهل البیان
 علیکم کتاب البیاض الذی انزلہ الرحمن لاسمه الدیان آ
 هو اعلم المکنون و السر المحزون و الرزق المصون الذی
 او دعه الله فی قلب من سماه بالدیان فی کلوت البیان
 باید نفسی در ان کتاب نظر نماید چه که او را علم مکنون مظهر
 نماید و در سبب نزول و علت ظهور ان تعکرات باید نمودن
 مقصود الله عبادش فاذا ذکره سبحان الله مع الشمس
 نقطه اولی روح ماسوره فداه و وصیتش کل را در عدم
 اعراض ظهور اعظم مع ذلک بعضی باسم مرات و برخی باسم
 وصی و حزبی باسم ولی از حق محرومست خفرتب بشایه حذر
 قبل اسم نیت و نجیب هم بیان میاید شاید رکن راجع اسم
 یافت شود بگوای معرضین از مظلوم بشنود به بیان از
 مقصود عالمیان محروم نماید قل لعل الله لا یفعلکم البیان ولا

ما عند القوم الا باذن الكتاب الذي ينطق في المآب قداني
 المالك والملك والملكوت لله ايه من القیوم و اگر نفسی از کتاب
 بیکل مقصود را دراک نماید باید بین بدی حاضر شود و بر مقصود
 عارف گردد و اول بیان آگاه نماید لعنهم تجذون لی
 الحق سببلا باری الیوم بیان و درون آن معلق قبول است
 بعضی لفظ استغاث از فرط رحمت الهی و در یای حکمت
 صدهائی مخرمند بگویند فلها ای عالم این لفظ هم از بیان بود
 استدلال آن قبول نقطه جائز نه قوله تعالی ایان ایان
 ان تجیب بانزل فی البیان کتر فرموده از بیان آنچه
 در اوست خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شود
 محروم نمایند و بعد از ذکر استغاث میفرماید اگر در این صحن
 ظاهر شود من اول عابد نیم و در مقام دیگر میفرماید چه
 کسی عالم الطیور نیست غیر آنکه هر وقت شود باید کل تصدیق
 نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بسجا آوردند بعضی آگاه نبود
 نیتند بگوای عباد تا وقت باقی چند نمایند ساید فاش بود

باشد که از برای آن عدم بوجود آمده آید در جهالت مادی
 نمایند مقایسه که بجهان الهی در کل صحت ظاهر و مشهود
 و تیر بر آن از افق سماء اراده مشرق و لایح تا بجان
 برزوا و امر نموده و حال بنابر ضعیفند و بعضا مشتعلند و
 نیستند بگوای غافل گرفتار بودیم سدره فغنی با شمار لایح
 ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سماء خاست مشرق بچشم خود
 نام و سمع خود اصفا کن اگر این امر انکار شود حسری
 امری از امور لایق افسردند بشدند بک کل بصیر و کل
 منصف حلیم اگر نقطه بیان روح ماسویه فنداه این ایام
 حاضر بود امام وجه تجسد بر مشغول میشد قل ضعوا الاءام
 و لظنون و خند و اما اتکم من لدی الله الیهمن القیوم
 لوجه الله صاحبان عدل و انصاف یعنی نفوسیکه حساب
 سمع و بصیرند و دارای قلب و فؤاد بجزیره توجه نمایند و بعد
 باین ارض شاید بطراز عدل و انصاف مرتین گردند و سخن
 نطق نمایند معرضین از عیون صدق و صفا و عدل و انصاف